









# فهرست کتاب مستطاب فی اثبات

باب اول در بیان حدود و مبانی	باب دوم در بیان اصول و معانی
و کتاب آن باین مختصر	و کتاب آن باین مختصر
باب سوم در بیان اصول و معانی	باب چهارم در بیان اصول و معانی
و کتاب آن باین مختصر	و کتاب آن باین مختصر
باب پنجم در بیان اصول و معانی	باب ششم در بیان اصول و معانی
و کتاب آن باین مختصر	و کتاب آن باین مختصر
باب هفتم در بیان اصول و معانی	باب هشتم در بیان اصول و معانی
و کتاب آن باین مختصر	و کتاب آن باین مختصر
باب نهم در بیان اصول و معانی	باب دهم در بیان اصول و معانی
و کتاب آن باین مختصر	و کتاب آن باین مختصر
باب یازدهم در بیان اصول و معانی	باب بیستم در بیان اصول و معانی
و کتاب آن باین مختصر	و کتاب آن باین مختصر

ARCHIV I CELL

Dr. Zahir Uddin  
JMS, New Delhi-110021

MANUSCRIPT



که بستاناب تحفه انشا علی تصنیف مولانا غلام حسین درج دوم در هندوستان

الحمد لله الذي جعل في الدنيا داراً للعبادة والدار الآخرة داراً للثواب والجزاء

مجلس  
العلماء  
الاسلاميين

در مقامات و مقامات

مجلس الوزراء  
الرياض ١٤٢١هـ

1990



100

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

10

[illegible]

احسان علی

۵۰

فصل پنجم

31

[illegible]

باین روش که بسیار در این مقام است بر احوال و احوال مخال کرد و با وجود حاجت تلخیص گرفت و علی بن ابی طالب  
 حاجت را تمام دانستند باز در احوال و احوال حاجت جاری ساختند تا وقتی که بهر روز و شب حاجت را تمام کردند  
 سرانجام در این مقام رسیدند که وقت و طرفه ای که بهر شخص که بهر علم خود آنها را از این مقام فراموشی داد و علم  
 و حجت بگرفتند بر تمام ازین و علی بن ابی طالب و غیره ازین و غیره و یکشنبه و این گروه آنها را و کمال حاجت  
 محال بر اقرار خوف خدا بسیار گفتند که باز در این مقام رسیدند و در اصل بقیه و در این مقام رسیدند که حاجت را  
 و در این زمان شمع شمع در کیش است و تمامیت شده بود و جای دیگر شمع گرفته شمع باین مذبح بود و غلظت  
 و تفصیل بسیار در این و علی بن ابی طالب و باری این کس نیز از این اختلاف حاجت بود و در این مقام بود  
 انقلاب و در شمع این شده که چون حضرت امام زین العابدین در این عالم خانی عالم جاودانی و ابدی بودند  
 علی بن ابی طالب که ملک بزم شمع است بر تمام بن عبد الملك بن مروان که با دست او وقت بود و در این مقام بود  
 در فراموشی و فراموشی رسید چاه از شمع و خاصین با او بر این که در این چاه بود و در این مقام بود  
 ظاهر هم ظاهر بود و در این مقام بود که در کس و در کس از شمع که کفر آنها کس نبود و در این مقام بود  
 حضرت زین العابدین بن عمر بن حارثه و برای اقبال حاج بن ابی طالب بن عمر بن حارثه که از طرف مشام بر عمر بن حارثه  
 متوجه شدند و حضرت زین العابدین بن عمر بن حارثه که در این مقام بود و در این مقام بود  
 که اقبال خود را ازین امر شمع حاجت نمایند چون اقبال نزدیک است و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب  
 و وقت امتحان شمع و محبت اهل بیت رسیده چنانکه ملایم از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب  
 و او را در وقت و نهیت خود را از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب  
 ماجر که در این مقام بود و در این مقام بود که باز در این مقام بود و در این مقام بود  
 بعد از حضرت امام حسین و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب و نهیت از لب  
 را عین بی با که در این مقام بود و در این مقام بود که باز در این مقام بود و در این مقام بود

و نهیت از لب

100

[illegible]



[illegible]

[illegible]

پیڑا

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]







[illegible]

*Handwritten signature*

[illegible]

محرم الحرام

واعتاد

[illegible]





[illegible]



[illegible]

وہابیہ

۱۱

— 4 —

مجموعه

七

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]

[illegible]

۱۰۰۰  
۱۰۰۰  
۱۰۰۰

4.

1

九

[illegible]



[illegible]

حضرت مولانا محمد رفیع الرحمن صاحب  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

—

۹  
ای







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



کتابت عارطه فی میزان حیات است هیچ باشد که آنجا است که خداوند تعالی در صبح و در عصر و در شب  
 این ماجرا را مشاهده کرده و در آنجا که کلمات عارفان که گمان الهی علی الله علیه السلام عینی مداد الهی تعالی است  
 نیز به ما نشان داده است که در آنجا که خداوند تعالی را نسبت باطل نیست خود را نفس انسانی و تنهایی است و در آنجا  
 نفسی که عارفان نزد ایشان محمول بر نفسی و طبعی است با نفسی اجمالی برای صلوات الهی در وسط هر که در زمان آنجا که عارفان  
 را یافته اند و در این بین با این جهت و مقایسه آنجا که نبوده و تحقیق حال متقدمان و اندک تعالی و در تمام خود خوانده اند و باطل  
 خروج را آنجا که بر بعضی از مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 که شریک در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 نقیض است با در دو با تعجب و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 جان کرده و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 که خداوند تعالی در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 میکنند و این بطریق آن در تحقیق با آنکه ایدیت را مع منسود و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 از آنجا که میکنند که طریقی قیاس را در مایهات و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 بهر اندکی که از آنجا که در مایهات و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 تمام علم او را در آنجا که در مایهات و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 است و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 الهی صلی الله علیه و آله تعالی ما تقول فی الرجل باقی علیه و لا ینزل فقلت الا انما انما انما انما و قال الهی  
 او اتعنی انما انما و جب انما تعالی ما تقول یا الهی انما انما انما و لا ینزل فقلت  
 ما عاجبی ما و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است  
 نسبت انما انما با در آنجا که در مایهات و در آنجا که در مایهات و در آنجا که در عقل و در دو با تعجب نیز و کتب است و در مایهات حدیثه است

نعم انما انما

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

91

11

[illegible]

14

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

10

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

100

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

قبلہ

[illegible]

سویان میبویست نه اعلام می آید و کلام سحر نظام مادر چنگا و الدین و کتب و کتب و کتب و کتب  
حضرت مرتضی علی را به جبرئیل هم حقی بود خبر علی را اندای وجود و کلام آخر هم انسان مرسون اعلام این است  
این علی است عظیم که واقع وجود که است و درین باب روایات بسیار و کتب این نزد عالی موجود اند و این  
این روایت است که آنرا از این عهد این آنرا آورده اند که روزی جبرئیل نزد ایشان رسید و به آنکه ابراهیم را  
جبرئیل به مقام و کمال عظیم بجا آورد و جبرئیل را حال بر سر جبرئیل گفت و در این بین حقی است که نه اسم بر سر جبرئیل  
جبرئیل توانم آمد بزرگ بود و دوست جبرئیل گفت که چون مرا حق تعالی بید قدرت خود بازید و من بهر چه که کنم  
به کویستی تمام تحبیت من در جواب میفرماید و خاموش شدم ناگاه این جوان به صورت من در رسید و مرا گفت  
تو آن کبریا هستی انت امر با جبرئیل و بعد از دلیل و اسمی جبرئیل پس بر افرازد آن احسان من به تمام نعمت  
بجا آوردم پس آن حضرت از جبرئیل پرسید که عمر فرموده است جبرئیل گفت شماره آلت که بعدی مثال هر روز طلوع میکند  
من طلوع او را در آن روز بار دیده ام و تمام این قدر از کافیت این فرمود است زیرا که تعلیم این و در آن حرف  
تعلیم قرآن که به سبب حب نفس از حق جبرئیل را به خود در سینه مرتضی علی واقع نمیشود و در هر آن نعمت  
و بقدر حاجتی می باشد مانند آنکه شخصی از حافظه قرآن یاد کند و در ترازوی میزان حافظه فتح نماید و آنچه در قدر و کمال  
او در برابر تعلیم که از حافظه نسبت با و واقع است چه مرتبه دارد و نیز از این حدیث که در حضرت جبرئیل واقع است  
حس است زیرا که شماره که بعد از هر سال طلوع کند از محالات است چه طلوع و غروب که در آن زمان میسر  
نمیگردد و این است و آن اسرار محلات است که در روز و شب دوره اعلام میشود جبرئیل را که آنرا آسمان ششم  
که که کتب نامیده است چند مرتبه روز و شب برود و در واقع میشود و نسبت جبرئیل طلوع و غروب که است  
نمیشود و بعد از آنکه حضرت امیر از جبرئیل نیز از آن سال شافرت درین وجود تعلیم این جبرئیل  
عقل ممکن نیست و در دوستانی و منی عالمی ندارد و زیرا که در آن وجود و نقش باطله که در افعال معنی  
برای دوم و ثواب و عقاب و ثبوت غرق در به بقولت حکیمان وجود است و در یک سال و در آن سال

در آن سال

[illegible]



[illegible]

[illegible]





بر آنست پس اگر آن بجز از این نیست و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام هیچ فردی بود که در این سلسله نباشد  
تغیر از حدیثی که در این اهل بیت علیهم السلام در وقت ظهور می آید و در وقت آنست که در کتب معتبره با وصف کمال  
موصوف و عبادتی که با اهل بیت دارند و از این جهت میگویند که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد  
آنکه در این سلسله در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
گرفته و از این جهت است که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
محمد بن عبد الله و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
بر کمال محبت و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
رسالت از این جهت است که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
شیعی بر این جهت است که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
مستور و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
که نیز از این جهت است که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
کافی گمانی و تقوی ابو جعفر طوسی است و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
که امتیاز از آن دور و از نزدیکی سبب تبلیغ حکمی از احکام الهی بر اینست و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
سبب است که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
وادی شیعیانی مسلط بود و هر مردم غفلت از این جهت است که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
این بر اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
این بر اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام  
این بر اینست که در این اهل بیت علیهم السلام در این سلسله نباشد و اینست که در این اهل بیت علیهم السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

و اما بنده کجای در سبلی غیر منور و انوار علمای مجیدین خود و خلق این عظیم و بختیاری و سیرت و سیرت  
سیاست و سیاست و خلق اینها کو فتن و دیات و اخبار این از آنکه باشد نشوی بداند چنانچه در باب نوع و این  
از قاضی ایران سائل نموده خواهند شد و چون عکیده بجهت که احوال و مخالف و موافق از دایره و این  
اینان هم جائز است و طایع از اتباع آنکه مکر و مدح و عیب این است و در اجتماع او خفته است و معنی چنانکه در این  
هرین است که بعضی احوال این مخالف بعضی در دیات آنکه اند و فی الواقع این مخالفت و موافقت  
در اصول و قواعد ضروری میکنند و از این طریق می تواند چنانچه در این است و این است و این  
او خفته و ناچاران او ندید و چنانچه مخالف او اختیار کرده اند و علی بن ابی طالب و در این است و در این  
صاحب جامع الامم و این که حضرت امام علی بن ابی طالب و در این است و در این است و در این  
آنست که امامیه در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
بن کمر در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
مجدد و این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
عقل و این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
بسیار لای خفته و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
خبر بسیار از اخبار و حتی بلغز اند و تفصیل آن اخبار در دیات آن است و در این است  
خبر و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
که مقتضای نظام است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است  
که در این است و در این است و در این است و در این است و در این است و در این است



[illegible]





[illegible]

[illegible]

21

[illegible]

[illegible]

پس عاقلان این کار را در دست باشند که اینجور در اصل نبوت قیام میکنند و انکار نبوت حضرت سلمان را غایت  
 که در خواستند که در پس حد این مرد بین دعا و طلب غرضی میجوید بود و حال در تیر به و ان بسیار و انکار کتاب  
 و غایت سید زینبی است باید دید و تر جیات او را باید فهمید و حاصل آنکه در وی مذکور است چند توجیهات و این  
 این توجیهات که ای که در زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن زمان قادیان و در آن  
 غرض این است که طلب اقامت عدل و انصاف در زمان دوم است یعنی بعد از آنکه ظاهر است و بعد از آن  
 با سبیل وجود میسر می آید و هر قدر اقتضا بر این باشد که این مطلب است و هر قدر که از انکار و حدیثی بعد از آن  
 در وقت حاضر این مطلب برای استیلا بر این است و در این توجیه غرض ظاهر است و هر قدر که از انکار و حدیثی  
 شایسته هم اند و اقطار هم نص است در استخراق و نیز این توجیه در طلب بر صوف باین حدت نگار می آید و در  
 اصل ملک چه بر ظاهر است که انبیاء و ائمه و غیره بسیار میباشند و طلب با اذن است چه ضروری و چه  
 حقانی این امر نگاه کرده باشد که در صورت حصول ملک که ای این امر اصل در این حاصل خواهد شد و انگشتها و  
 و سرات و حیات خواهند بود و دیگر اگر انقسم ملک حاصل خواهد شد و در حق او اصل خواهد بود و دیگر مانع از توهم نمی و  
 لطافات و جرات خواهد بود و در این حقانیت است و دیگر در این کتاب مذکور است حال این امر در حق غنیست  
 منافی با حقانیت حضرت امیر میباشند زیرا که حضرت امیر نیز با وجود طلاق و اذن و با طلب عدالت فرموده  
 و سعی بسیار نمود تا آنکه قتل و قتال مسدود واقع شد پس معلوم بود که این اشخاص را تعلیق و بیان فی طلب  
 اقتضا بود که در طلب این امور انانی را حجب مال و جاه مقصود نمی باشد که قدرت بر تپا و اعداد و کاسته و بکار  
 و ترویج حکم شریعت را در خطبه الال و مرتان بستی آن متصور نبود و حضرت سلمان و حضرت امیر در  
 ملک و خلافت با این توجیهات است که حضرت سلمان اینجور را از خواست مالی اسباب بود و در  
 محلات فرمایند چنانکه در قیام آن و تپا و اعداد و کاسته و بکار و قدرت بر تپا و اعداد و کاسته و بکار

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

و بعضی مردم نظر ظاهر عاقلش و در این مضافی گفتند شهادت محبت ایمان غایت شد و در حق دیگری در هیچ کس  
و شکی نیست ازین و نه که انو عبت این عاقل طلب مدعی بر القیاس و در عاقل است نیز در آید و از این بار  
باینکه که مجرد و در این حدیث از ظاهر ظاهر و در حقیقت عاقلش و اوجی شکست نشود و شهادت عاقل و در کار و در حقیقت  
قسم مدعی که چنان محبوبیت و محبوبیت و در این عاقل از روی نفس قطعی حقیقت غایت رسیده و در حقیقت و در عاقل  
سوانع هم با قطع معلوم شد و در سوره حال انبیا صلوات الله علیه و علیهم السلام و در این عاقل که گویند که  
جایان را در شجاع و در مقدم خلافت و در آنکه که در آن بر شجاعت و در این است و در عاقل و در عاقل و در عاقل  
لازم آن غایت تر و در این عاقل است و در این عاقل است که در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
جمع آن شجره و در عاقل است و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
بنی کردن از عاقل و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
محبوب و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
کرد و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
از عاقل و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
خوف نیز و در عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل عاقل  
با عاقل  
بر عاقل  
در عاقل  
بجای عاقل

و در عاقل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

السلام

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



و خارج نسبت به مسافتی می نبرد پس ساقبت و تحمل موجب تفصیل و مری می شود که در مقام اعمال و محال باشد  
و اما در سالکان قبل از بزرگان داخل نیستند و حضرت اقدس قبل از سیر ما داخل نشده اند و غیر اینها  
تصنیف آدم داخل شد و نیز نزدیکی و تفصیل عظمی و عریان است که در محبت خود و در نقطه داخل شود و خاک که خاک  
بهر آن بود که اگر نوع او داخل شود و در خراب بود و بسواق و او را غرق از آب تا از جانش چون حضرت ابراهیم  
بوده و بعد از خواب در درجات ایمان می نمود و می دانست که از باب آن درجات را ظاهر می باشد و نانی می بود  
ظلالی اوقات تو باین عمل این درجه است یا نه است تا آنحضرت مردم را که احسان اعمال مطلع فرماید و بعضی اوقات  
از صاحب آن عمل می پرسید که ترا این مرتبه دیده ام هر سلسله که نام علی رسیده تا دورا ناکید باشد هر دراصلت کل  
و دیگر این را ترخیص و ترغیب نمود و آن شخصی را که اطلاع خیر عیسی و خود را در پیش نمی دیدند و از این پیش  
بعون محل شمس پیش خود که بسبب بحال و استقامت حقیقت انحال نصیحت نموده بودند و الجمع کرده و سلسله  
انفیس پس اصحاب و صحابه ای که بسیار را در درجات و احادیث متوجه نام برده اند که ظلالی در درجه است چنین و چنان  
با ظلالی را بخان و ظلالی علی باین مرتبه رسیده اند از جمله است رسیده در آن ابوالکلیله انصاری و از انجلیست  
بنی النعمان انصاری که تیره او را در پیش می شنیدند و منوم شد که این مرتبه را صحبت و بر ماور حاصل گشته است  
و در غیر حدیث بلال و در غیر او و ابان بنی زید و ابی کریم و داده اشکال را قطع نموده عن ابی لهبر انی  
قال و حلیت الخبثه فسمعت حمزة بنی مطهرت فاذا بلال و نظرت الی اعلی ما فاذا انفرج استی و اولاد و هم در نظر  
فی اعلی ما فاذا هم الا عیاد و در تقریر این کشیده که نقطه غلام او که بر آورده اند به در تقصیر غلامان می برده اند  
نمی کشید که اگر انتساب با او بود و علاقه او اصل است را باعث بر او و فعل بلال و اعتقاد یکی می شد و یکی که ای که  
نمی زد و دیده که نشسته شخصی از قرب است تا در غلام با او دید آنچه می خواند که نزد اصل است بلال را غیر ترید یکت حرمت نمود و تر  
ایمان و صدق و اخلاص و سوابق و ملاقات حاصل شده و انداز این روایت را در ترخیص بر تخیله ابو جعفر و از او که خواند

و اظلال را

[illegible]

[illegible]

سید

[illegible]



[illegible]



کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۸

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی  
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۸



در اشغال حبس المال و امن مبارک حضرت امیر را از دست نمیدادند و با این همه خیانت باطنی و نهاده الوقت از هر چه  
بر حضرت ظهور میدادند و نامزانی حجاب امیری نمیدادند و هرگز کلام این و نظام آن حجاب را بسع امانت نمیدادند  
و نهت او را از اجابت نمی نمودند و خلافت او نیز نواهی امام علی اعلیٰ را فرود می دادند و هرگاه بر خدایات مسیبن و حضرت شیخ  
است ظلم و خیانت بر مدکان و در احوال و در از بسا خستند و در حق صحابه کبار برای کرم بدارسی و در زبان معلن میگفتند  
و این جاعله اند پیشوایان در افضال است و اینانی و علم آنها که نبائی وین و ایمان خود در آن طبقه بر خدایات  
و منقولات این خلق منافقین نهاده اند اکثر روایات این دقه از حجاب امیر به ساحت بین استخاص است و سبب  
این فساق و منافقین در حجاب از روی تواریخ جهان به وضوح چو سکه که قبل از او بود حکیم رشت و سبب در حجاب  
از مهاجرین و انصار و در کنگر حکایت حضرت امیر آنها منقول و معطل مانده بود و چون واقعه حکیم رو داد و از نظام  
خلافت یاسر حاصل شد و مدت موعده خلافت امیر قریب مائت و شصت و دو روز و یک عصر و نصف روز و یک عصر و نصف روز  
و نیز از حکیدل که محل حکیم بود از این نوع نصرت وین بایوس شده و در طان خود بدیدر مسوره و کنگر منقره و کنگر تصا  
و فرمات حجاز شریف بود و معارف نمود و در کنگر نصرت وین شروع نمودند از شروع احکام شریف و این دقه  
طریقت در ادبیت احادیث و میان تفسیر قرآن کجبه چنانچه حضرت امیر فرمودند و انشاء شد و همین امیر شش ماه بود  
در حجاز و منبر حجاز و کمر رجوع نمود و در آن وقت که کشید و ادبی همه راه آن حجاب و در کنگر غیر از حجاز و طایفه که اکثر آنها  
کوفه خانه دار بودند و این کرده بدان را احوال و اموات دادند و بچینه نقاشی که صدر آن شده بودند و رو حجاز  
از حضرت امیر هم نهان شدند و در جمیع صاحب و خدایات هم نمی از یک باقی بود که عراق و خراسان و فارس و کنگر طایفه  
طرف و در طرف حضرت امیر بودند و نیز پیدا شدند که حضرت امیر هم بجهت غلبه اعدا و دست اعران و انصار از با و است  
نموده شد و کجکات در محل خود فرموده با الحذر کرد و در آن وقت حالتی که بر حجاب امیر بود از صحبت جهال که دانی و جدائی  
بازان و خدا در وقت خطب و در شام و عصر و کنگر بلاد عرب کس و در از اینج مطالبه نمایند و یقین مسیبن حدیث تمام کرد

نصفی نگار

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

8

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

17

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

9

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



۱۳۸۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فعل



[illegible]



[illegible]

[illegible]

۲۳۶

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]



انظر



[illegible]

[illegible]

نموده که ظاهر الله و آخره الله و لا یحیی مع النعم الطالبن و استمد بالبدن من الشیطان و انما فی کمالی بالی  
ازین و کرمه و غیر روایات و انما در کتب دینی و ایمان آوردن و بدون روایات افعال و نمودن هر چه بایست  
فهمید و اگر خاطر انما مشرب بر سرکه زرد است اهل سبقت از حضرت محمد بن یعقوب است و روایات امامیه محمل بر  
واقع نویسم که اصل است تمیز از صفات الله و در نظام انجمن است زیرا که از تفسیر امامیه و غیر ازین است  
روایت کرده اند پس توجه روایات ایشان بر روایات ایشان لطیف ندارد و عیان می دانند ان ظاهر است  
دریم کدام وجه ترجیح یابد و او که ملایق تفسیر و ایمان است که ترجیح هم بر روایات است و این شخص است که ان  
در کتاب است و اگر به سببی دیگر است بدان کرده چون نظام تفسیری است زیرا که در جمیع امامت کلام فطرت دیده  
ما علی تفسیری چه دارد و باید دانست که ازین هر دو عقیده مکرر فرج بسیار می آید که انجا و در هر یکی ازین  
فرع مماثلت تعلیل میکنند خداوند تعالی بیسوی یک و هم نام او اشرف است الله تعالی من اخرا و انما معنی ظاهر  
کا در انش و ادب و در علم و الطول و العرض و استحقاق و قد روی عن امیر المؤمنین علیه السلام ان من اعلم الله  
ما یخرج و لا یضار و لا یمرض من الاغراض و لا بالخریه و لا بالماض و لا فیال که بعد از انما و لا انقطاع  
و ظاهر که از انجیل و بلاغت در حدیثی است که بنی الحکم خالص وصف لای ابراهیم قول است که انما  
صورة و حکایت قول میام بن الحکم که جسم تعالی از ان و الله تعالی الشیبه است الی خمس و خدا اعظم من قول  
یصف خالق الانشیا و جسم او صورة او مخلوقه و نه بد و اعضا و عصبه و چنانچه در حدیثی است که انما  
در حدیثی است که در او عظامه شیبه من نه بل الله عکول او تعالی در ابدان الله فی و بدن الی اسم هر قدری است  
که از امیر ایمان فاضل شده اند و طرزه است که شیخ ابن مطهر حلی با وصف اینجه و انبیا و در کتاب شیخ ابی قول  
عکول ان بعد فیما بل است نسبت کرده حال که انان جلوه را تکفیر میکنند و انبیا از انبیا کلام است که  
صفت او در سبب است که در او عصبه و در جمیع حل نموده ازینجا و تفسیر همی تعالی انان تعالی

14

[illegible]

[illegible]



[illegible]



الحمد لله رب العالمين الذي جعل في كل شيء حكما وعلما  
 وهدى للناس صراطا مستقيما. واما بعد فقد حضر  
 هذا المجلس المبارك في يوم الاثنين الثاني عشر من شهر  
 ربيع الاول سنة ١٢٨٥ هـ في دار العلوم في مدينة  
 القاهرة بمصر. وكان في المجلس من العلماء والفقهاء  
 والادباء والطلاب من حضرته في هذا المجلس  
 الشريف. واما ما جرى من المباحث في هذا المجلس  
 الشريف فانه قد تم في هذا المجلس مناقشة  
 بعض المسائل العلمية والفقهية التي اثارها  
 بعض العلماء والفقهاء في هذا المجلس الشريف.  
 واما ما جرى من المباحث في هذا المجلس الشريف  
 فانه قد تم في هذا المجلس مناقشة بعض  
 المسائل العلمية والفقهية التي اثارها بعض  
 العلماء والفقهاء في هذا المجلس الشريف.



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

*[Handwritten signature]*

[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

الامير

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



از قرب و دوری مکانی شمرده بود و در این باره میگوید که در حقیقت این خبر از آنست که حضور حاکم است و کمال  
حاصل آنست که در حال کرم بود که با کسی امیدوار باشد و در این امر قریب باشد و حاکم است و در جواب آن که میگوید  
فیم عمل فرمودند که اگر بر دو تن بعد از قرب مکانی را میگویند این خبری که حاصل نمیشود و در این باره میگویند  
قرب است بر کسی بعد از بلوغ مکانی که در آنجا بودیم که در این حکم میکنند که اگر در آنجا قریب است و اگر در آنجا  
بعد از آنکه در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
شکاف در این است و آنکه از آنکه حاکم میگوید که در این باره میگویند که در این باره میگویند که در این باره میگویند  
که چون در مکانی میماند که در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
بعد از آنکه در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
جای صفات که در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
فک و تیشش و فرج لبیب انظار خزن و بکا و از آنکه در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
لبیب انظار خزن و بکا و از آنکه در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
مایت خردی که در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
ترقی معرفت و عقول که در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
این صفات فی السوادین قصر اعزلی را حضرت امام فرموده اند و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
که جای اعزلی نام بنبری از معبران الهی است که فرموده اند و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
و معنی این قصر را ما در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
علی جمیع می باید بود که در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است  
و صفات برتر آنکه در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است و در آنجا قریب است

امام

[illegible]

[illegible]

1941

[illegible]

[illegible]

66

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

②

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برہادوت

1411

[illegible]

[illegible]

[illegible]



فیهما جرایم ایالاتی که در هر یک از این دو خط شریعت است از هر دو خطی که در این خط شریعت است  
که از خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
ماست خطی که این کتاب است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
خروج امام چون شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
فی تکلیف الکرانه ان جعل بین الامام المصلی و ابی الفضل مایه فیه من برهان ای وضعی و غیر خطی که از هر دو خط شریعت است  
من بعد من بعد مایه ای که این خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
حاکم شریعت را در هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
میکند شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
شریعت را در هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
چنین شخص فردی بود و این خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
آن شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
پس حکم بعد از این خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
در هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
پس مایه این خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
مجل و تبیین جاری است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
و تبیین مکن که این خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
عنه و این خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است  
حاجت بر وفق حاجت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است از هر دو خط شریعت است

السلام

1431



[illegible]

[illegible]

7

[illegible]





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبارت سر است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 البته در احادیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 و در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 نقلی در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 بر او نیست زیرا که فرموده است فقال خوانید که در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 زیرا که حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 که در وقت این انوار دعوت فقال در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 و در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 نیست و در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 این معنی علمی است و در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 که در این مثال هم واقع شده و دعوت نموده باشند اما منقول است و در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 اخبار و سیر و تواریخ و غیره و در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 گوئیم که با هر چه که در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 از آنکه در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 تاکنون و تا سلسله حدیثی که در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 بلکه حدیثی که در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است  
 که در حدیثی که نقل شده است از این پنج اشکالات حل شده و گفت تمام حاصل گفت و در حق و عذر آبی بر صبح ایضا حدیثی است

ما فاضل

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

20

[illegible]

[illegible]

[illegible]

62nd

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





چهارم بدست این مصنفین که در مورد موت دارند بخوانند و نفس بکلام الصدقات نازل شود و اگر کسی خواب در  
سفر شده و در خواب در حکم عاقل باشد اهل بیت فداده و برساند چون خوابی که فی الحقیقه موت باشد بگوید  
خداوند اینها را در خواب از او بگوید و هیچ کس در این وقت اشتغال کند زنی که در خوابان در عالم بیدار است و هیچ کس از او  
پرسیده اند که تو حکیم علی البیت از حمیه عید دارند و در نزدی دوم صلح برایت از حضرت این چهار کس در یک کس  
دو عالم میگویند و اول اهل بیت قدس سرهم در حسن الطهریم تعلیم دادیم سید گفت مرا نیز شرف بکن که آن علی حیات  
علی خاکست و اهل بیت بر آنکه نزل آید و در حق رواج بود از حضرت این چهار کس بخوانند و درین وعده و احوال  
و اگر نخواست در حق آنها سب و حاجت و عاقل بود و از حضرت بر احوال تحصیل بدو و در عالم سید را درین وقت  
که در حق و این دعا را تحصیل حاصل و انت و متفقین اهل سنت بر آنکه هر چند این آیت در کتاب طبرستان و فی الحقیقه  
القره بصرم الا فی الاخصوس السبب جمع اهل بیت و اهل بیت و حضرت خیرعلیه السلام که در این دعا و عاقل  
بر موت خود و نظر حضرت سب بود و نیز فراموشی حضرت محبت یا رواج از کلامی و از آن کلام در بانه و سید که عاقل و عاقل  
یا رواج باشند و از رواج محبت خلی غل این سبب با حضرت عباس و نیز از او نیز ثابت است و در عاقل حضرت  
میں بود که جمیع انوار خود را در حفظ اهل بیت که در خطاب آتی از روضه داخل سازد مانند آنکه با و نه کرم کی  
نما عیان خود را بنویسد که اهل خود را حاضر کن تا خلعت و هم و لوازش فرمایم این مصاحف علی مرتضی  
خود را گوید و انبیا اهل خانه اند تا در خلعت و لوازش با و نش می بیند و بعضی با مضاف از اشعری علی علیه السلام  
قال علی رسول الله علیه وسلم للمعتمد بنی عبد المطلب اذا انفصل لا ترم شریکات و هوک عند حق انکم کان علیکم  
حاجه فانظره فی جاد بعد ما فی قد جل علیهم و قال سلام علیکم فقالوا و علیک السلام و رفته اند و حکایت قال سید نعم  
قالوا و جمیعاً بیکر کما به خیال هم قمار لا فریفت بجمع الی بعض ضعیف او انا سید اهل علیهم بدانند که قمار لا فریفت  
و مصونتی و چون و این بی استیتم هم این انبار کسری با هم علامتی نه قال قاست و در باب جوابه ثابت



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

*[Handwritten signature]*





[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بنابر این اصول و کلام الهی امامان را بکسب این کتب واجب می نمود و کلی و شریک بر این بود که  
 کتب اصلی مقصود از آن ظاهر بود و نهیم هر کس از ظاهر و غایب بعد از معرفت نیست غرضی بکتابت و اصل کتب  
 بود و حقیقت کمال معرفت این است و حقیقت غیب الهی و هدایت نیز این بود که علم این علم از هر کس  
 این علم که از ما جدا و موهومی فایده نیست عرب این یعنی از هر سخنان و ادوات و حقیقتی تصور کردی و در کتاب  
 بجز مبدء و تبلیغ و هدایت ثابت کردن نیست و العباد باید پس معلوم شد که شطر از کتب الهی که از هر کس  
 کتب کلمات از این کلام نموده بشود و بیعت حجت علی فرط این است مثل حجت بن محمد و شریک از هر کس که مثل حجت  
 پس این است حجت علی است و جاف و سلطان است فهم اصل بیت را و او نعم از حسن شریک بی سخن و دست در می آمد  
 که در علم الهی بر سید و کلام حدیث من کلمات و علی و مولا ایضا است و خلافت علی گفت که من خود را صمیم  
 بدان خلافت را داده و میگویم و نه برای فهم سلاطین و راجع میکنند و از معرفت انفع الناس و از هر کس که  
 مردم بدو را میگویند یا ایها الناس فیروز وانی ادرای علیکم علیکم مبدی فاسع و وادع و بعد از آن  
 شجر است که در نزد او نشستن عاراجه ایگاز اختیار میکرد و در علی اشکال بر خدا و او عمل میکرد و او علم بر این که  
 نیز بر و بر این که او شلال فرزاده بی تمامی و حضرت سید انوری اعظم الناس از روی بنای بی بود  
 شمس گفت آیا گفتی بر من علی خدا صلعم من آنست مولا و علی مولا حسن گفت آگاه باش قسم خداست اگر داده  
 میکردیم صلعم خلافت را رافع میگفت و القی سکر و عیانچه بر مکتوبه و زکوة کرده است و میفرمود یا ایها الناس  
 ان علیا وانی امرکم من بعدی و انما هم فی انما من علیها و تبرور و حجت و این جمیع است بر اخیای و لا یمن خدا  
 و از هر کس که قید و مقلد و منع نیست بلکه شوق کلام برای شوی و لا یمن است فی جمیع الاموات من جمیع الوجود  
 فایده کلام است و بعد از آنکه شرکت امری بفرست صلعم و معرفت در زمین حیات و معرفت جمیع مردم پس این اهل  
 و این است برادر مولا و حجت حجت و حجت زبهار و راجع جمیع و این مقلد و حجت علی که شکر و مکرر است و در

④

[illegible]

[illegible]



بسیار هم در حال غلبه خود بر این طاعت براه و دیگر از انفسم حرف ارم بر زبان و سید کیم را کوس کیم کیم  
نیز این طاعت را با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
طاعت عام بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
از راه حق و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
تفصیل این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
تو که در این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
فنا و صیانت پس بر خود و اما بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
اسم پس صفت است پس علم پس عام با حق و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
چند نازل تا به این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
از این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
نیز لازم می آید از این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
اصل این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
که از این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
در این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
چون که محل نزاع است و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
مورد و از این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
نیز از این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال  
بود و چون این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال بر این طاعت و انکی با حق و ارم خود کمال



بعضی میگویند چون که در فلسفه دلیل استحقاق خلافت گری نمیتواند باشد و بفضل استیلا اهل بیت ازین طریق  
 برای تعیین شخص و در وقت ظهور آنکه در تمام خود در دست و قطعی شک نیست و اینچنین بطریق دیگر شد کمال  
 تفسیح و تشریح این است و اول آنکه ایشان باید دید که چه قدر سخنان هر کس که در این باب گفته اند و این مطلب  
 از سید و مؤثر در این باب که هر چه بسیار اختلافاتی است اول آنکه سید حسن مصطفی نبوی علم اناطه و علوم  
 از جمیع امور این ملک تفسیر کرده اند و آنکه برای عبادت در عظام زین و انگشت آن و اگر تفرقه و عدم وجود باشد غایت  
 از این اختلاف ثابت خواهد شد و هر چه که گفت که در مثل یکست نفر پس زید و ولایت توب زید و ولایت این زید  
 که تالیف علوم باطل است و در جای تفرقه بعد از موت و هر تفرقه که اختلافی فی التواتر و اصبهان بین جنانچه حضرت  
 خلیفه حضرت مرید بود و در وقت توحید ظهور حضرت امیر خلیفه هم بود و در وقت توحید تفرقه بزرگ و استیلائی که بعد  
 بدست غایت باشد بعد از انقیاد آنکه باقی نمی ماند چنانچه در حق حضرت ازین هم باقی نماند و قطعاً این سخنان  
 با عقل توان گفت که در حقیقت در حق کسی باشد و محبت ایشان و قبی و دلیل عظیم میشود که استیلا متصل باشد  
 در اینجا استیلا منقطع است با ضرورت و نظایر معنی اما نظایر استیلا نیست که اندک معنی بعد از حد حریبت و اول ازین  
 بارون مستثنی میشوند که در بعد از تادیل حد موقوفه خول کن حکم الایمان و نبوة بعد از که در ظاهر است که عدم  
 از سائر اهل ارون نیست اما استیلا او صحیح است و اما معنی پس گفته اند که یکی از سائر اهل ارون نیست که از حضرت است  
 هر سنی اگر بود و هر که از سائر اهل ارون نیست و اگر چه در صورت ترکیب اول بود و دیگر آنکه بعد از حد حقیقی و در حد  
 و این که سائر اهل ارون است و این را ثابت نیست پس اما استیلا متصل که از اینجاست و حضرت را بر مردم کل که  
 در کلام معلوم لازم خواهد آمد دوم آنکه در کلام که در حد سائر اهل ارون و نبوة جلالت او و بعد از موت و بعد از که  
 بارون بعد از مرگ زنده می ماند و سبب استقیم بود حد تبلیغ و این مرتبگی ازین ناکل نمیند و با خلافت خلافت است  
 بدینکه خلافت ثابت نیست و اما خلافت را ثابت بود و ثابت است پس معلوم شد که ازین دو استیلا در خلافت

[illegible]

[illegible]

*AL*



بر مذهب اجماعی که در این امر در مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره  
 در تفسیر هر مورد و در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 کتب که در تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 که در تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 و کتب که در تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 بطریق صریح و در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 متعارف و تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 و تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 علی القدر و این در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 و کتب که در تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 با این روش و در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 بالا برقی و در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 این تفسیر لازم نمی آید که در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 و کتب که در تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 بر کتب معتبره و در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 این تفسیر و در حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره  
 فی تفسیر مضامین از حدیث و روایات و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره

[illegible]

استادی خود را ولایت مفسد استیلا بشین طریقت و ارباب معرفت و محققان کجاست غایت باب ولایت مفسد استیلا  
علاقمه استیلا و فتنه افروزان است که سلسله سیح فنی ادعای الله و انجلیات مبتدی میکنند و مدعیان اولی الامر علیهم السلام  
میکرد و سبایک سلسله کلاه نمیشد و مجتهدین و علمای شیعیان را از ارباب این فن بل عبد الله بن مسعود و معاوی بن ابراهیم  
بنی نابت و عبد الله بن عمر سیدیه (در تفسیر ادرهم ابن) میکرو منی لکنت که خود را لا حضرت امیر مثنی نامزد و یکی از بزرگان  
را دومی میباشند بنی نابت استیلا و فتنه یعنی ولایت بود و الله الزام این الزام کلاه خلافتی از آنکه آنها بر روی سینه  
میکردند و الله جان هر که در این قبض خاص مشربت میباشند هر یکی را الله راسته او او را این فن  
می خوانند این فن به هم انتم این است این را هر دو بایست حاکم از استحقاق تصرف در امور مملکت مال فرموده  
در دفع خلافت استیلا و الله این است که تحقیق امیر دوزخ را هر دو بایست حاکم از استحقاق تصرف در امور مملکت مال فرموده  
و الله که نمیرد را این ولایت سید الله و خاتم دور و اهدافات و در از دست جام اینان بیرون و عمل کرده  
چنانچه با جمیع ادیان و ادعای حق خلافت و امامت شخص را در پیغمبر مات که بر زبان نمی آرد و در فتنه و در دور دور  
دست و هر کس و هر کس که شریک نمیشد و امور مملکت را از دست مایه اند که منصفه کمال و فتنه است این است  
بر مثال اینها مثل حضرت امیر ایم و حضرت علی و حضرت عیسی زبیر کمال این فن مثل کمال جنبائی که در کثرت و کثرت  
و تعاقبت است و کلمات اولیا بعد از آنکه از وحدت و جمع و بیعت انرا پس ادرا امرات علاقه فعلی یکی که مضاف  
او که میباشند کرد و استیلا و از نمایان شدن را غیر از علاقه عبودیت و بیعت و جارحیه علاقه دیگر و فهم دوم  
عاصل حیرت و الله آنها را امرات علاقه او که نمی توانند کرد و حدیث چهارم روایت انور عثمانی که می باشد  
الحکامه هم که از این حدیث را املا در کتب اهل سنت نام و نت نمی بدایت این مطهر علی نسبت روایت کتب  
با خط خود و نیز هم کرده و این مطهر در نقل بسیار خائن است و اخراج از دم از خلاقه زبیر است و مع غم او است  
او که صاحب امیر امیر است این حدیث وید و الله و اگر با عرض و کتب می باشد هم مشربت که نمی باشد



[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

*[Handwritten signature]*





100

[illegible]

خانی که در این مقام که معلوم شد تحقیق است که امتناع صدور و ثابت چه قسم توان شد یا عاجز است  
صدور معلوم کنیم که مرتبه محققیت در انقدر در حصول صحت کافی نیست تا امتناع باشد و خبر ملوق و قسم یا تنویر  
با خبر خدا در احوال عالم است که بیشتر از آنجا و در حقیقت زیرا که اعتبار مشهور بر حسب شرط افاده علم ضروری است و در  
محمولات مثل ما نحن فی غیر مفید و الا علم ظاهر مقدم عالم مفید علم ضروری است و در باطل بالاجماع و خبر خدا  
باب موجب علم میشود و در اصل شکی نیست که در وقتی خبر از صحت شخصی و غیره در  
و دیگر خبر از شخصی بمان شخصی فراییده و اعتدال خبری نزد ما رسید باشد خبر دیگر فرسیده و بعد از آنی الا داده خبر باطل است  
حاضر است پس در وقتی متعلق شود و معصیت شخصی در وقتی دیگر نفی شود پس اطمینان بر حالات و در وقتی واقعه و اما  
که این شخصی بر صحت خود مانی باشد تا خبر دوم آمده و حصول خبر خدا و رسول علی بن ابی طالب و در اصل معصوم است یا در اصل  
تواند در وقتی اول در هیچ لازم آید زیرا که صحت او را همین خبر ثابت میکند مگر این خبر را بصحت لوکات بسایم  
توقف شخص علی نسبت در وقتی کافی است زیرا که هر دو اثر مفید علم قطعی است نزد شیعه و علی توانست صحت  
و علی بطین در ضروری الراجحی و انه ای از بی من است فی العالم القرآن و صیغه التثنية فی شبهه صلاه و انالی  
و لک لابد توانی خاص را تعیین باید کرد و انهم غیر مفید زیرا که مجهول علم قطعی از توانم بعضی تا بر قدرت اطمینان بود  
چون در کتب ما و کذب هر ما و علماء از اقسام ادب و احکام و اما کبری پس بر آنکه حضرت امیر بیان خود فرمود  
لا تکفوا عن مخالفه الحق او منوره عدل کافی است معبرق این احادیث و الا من من و لک فی کذا فی هیچ البلاغه و ظاهر است  
که این قول از معصوم نمی آید مفسرین در آخر کلام این عبارت واقع شده ان ان علی علیه السلام فی نفس ما هو ملک به می گوید  
صیغ بر عدم عصمت است زیرا که معصوم را حق تا مالک نفس خود پس میگرداند و در حدیث وارد است که کان اعلمکم با  
و در خبر در و ما حضرت امیر در است اللهم انی ما توفیت به الیک ثم خالطت علی کما اوردوه الرضی فی نهج البلاغه  
و در بیان دوم که امام باید که بیگانه فرموده باشد بقوله لک ان الشکر لعلکم عظیم و غیره است برت بود و در بیان

بسم الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]







خود یکی مناسبت در نفس است و چون است خود و صفات تقدسات از آنکه اهل و در محو اثبات امامت بجز حرف است  
 به خود و اثبات بر اثبات است و اثبات امامت و دیگر مناسبت بر عقل و افتاد و اثبات و سلطان است  
 و امامت و قدرت و امثال با آنکه و در جبهه است که چون است بی با او است از جانب خداست اثبات  
 او و در نفس خود خلقی عزه می تواند شد بخلاف این مناصب که گفته شد و لغو نفس او با امامت ثابت می شود  
 و نیز در امامت معجزه بر معنی نبی نفس جریان عادت آبی است و چون این عادت و روحی انبیا جاریست  
 حتی غیر این پس دلالت نیز منحصر در حق انبیا باشد شاید این سخن آنکه اگر شخصی بر شیخ دعوی کند و معجزه  
 اثبات دعوی نماید هرگز در شیخ بهتر نخواهد شد زیرا که طریق اثبات و روحی در شیخ تمام و تقبیل است انبیا  
 و علی بر اقیاس بر جمع دعا و دعا و چون است نیز دانسته چنین بر مناصب با با اختیار اهل حال و عقیده  
 معجزه و در آن دلیل می تواند شد دوم آنکه او عادت و عادت و عادت و عادت و عادت و عادت و عادت و عادت  
 امامیه کذب است و در حق سبط آن دو است حضرت معلم حضرت امیر را که کتب مرجع معانی آن و این است  
 مرد و امامیه گاهی از منزل من امامت سیرم آنکه ظهور و عادت و کرامات از جانب سید الطهات است  
 خلقا و آنکه در محراب دیگر و علی است نیز متواتر و شایسته و قطع باب خیر و در زمان نبی غیر معلم و دیگر دعوی  
 امامت و از وقت که پیش می آید اما محارب جن پس در کتب اهل سنت از این امری نیست محض رد است  
 که چون آنحضرت در غزه نبی مطلق از آمدن جبریل در راه خبر رسانید که در طران جاه خیان جمع شدند و بخوانند که  
 لشکر شماست که نزد پس آنحضرت معلم حضرت امیر را فرستاد و امیر را با با عقل رسانید که این روایت صحیح باشد  
 پس معجزه پیغمبر خود بود و کرامات امیر و چون در وقت امامت نبود نام امامت که عادت معجزه با  
 معنی شریعت بالا جماع و علی بن عیسی الازدی در کتب آمده است که این محارب با بر پیغمبر پس  
 ملازم معجزه نبوت و دفع معجزه علیه نبی و کتب اهل سنت هر دو نیست و در پیوسته و در پیوسته و در پیوسته

۱۱۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]



آنکه باطن موجود است و جواب اجماعی ازین معلوم شد که هر چه در اصل اهل سنت بر ظاهر است زیرا که اجماع اهل حق  
 بر حضرت امیر از آن حضرت نبود از آن قبیل خواهد بود که نقلی درین احوال داشت و از آنرا هم خلاف بود که هر چه  
 حضرت امیر را که در جایی در تحت امیر و دیوان در سپاه و در کجا بود در زمان علی خالص ملک و از خیمه مال بعد  
 از فوت خلیفه اول حضرت خلیفه ثانی میرسد نه در زمان اهل حق و از آن نقلی نیست بفسیده بود و در تحت  
 یکو نه و نیز اهل سنت حضرت امیر را مجتهد و مکیسه و در اخبار و روایات او بی خبری جانم در اجماع است و با  
 شیعین و عثمان و غیره با هم در قبیله آمده و اجماعی که در عهد عمر بر جمیع اشیاء اولاد و العباد و بانه و اجماعی  
 حضرت امیر بود و هر که است از حضرت امیر آن اجماعی باشد که اجماعی است آن نمود و اجماعی از اجماع است  
 که در اصل اجماع سکونی و نیز ظاهر اهل اجماع نیز قول خود را از آنتری از اصولی که ثابت و در تحت او و حضرت  
 نیز از اهل بانی اجماع بود و اجماع او و متغیر شدن اجماع در حق او و تحت نام و در حکم جد او بر زمین است  
 ما هم اجماعها دارند و در عهد عمر ای اجماع در نیابت طرد دارند و تحت اهل السید و در عهد خلافت  
 امیر یک مجتهد را هم ترجیح و اجماعی که ثابت نموده در نظر آید چه در ظاهر و آنچه فرموده است کسی را از آن معلوم است  
 که سید محمد بن عباس و در عهد بسیار از هر طرف برای ترجیح قائم اند و نقلی در نیابت و گفته است  
 ما بعد از آنکه قول جانم نماید که با کسی اجماعی است و این نشان نمایان از اهل و از سخن که در عهد  
 تحت نیابت و در عهد جرم با حد الطریق بود چون خبر صحیح شنید بر آن تر است فرمود استیجاب جمیع ائمه  
 در عهد او شد و اینست بدلیل آنکه امیر که را بر آن جد و عدم نبود چون بفرمود شنید و محمد بن سکه بکن خود  
 قبول کرد و حال آنکه امیر که را جمیع تر است و جمیع مجتهد بود و در آن که در حق امیر خبر نام اجماع بود و نام  
 ملک در اجماع خود و اهل اجماع بالا اجماعی که اجماعی بود که نشان حضرت امیر و امثال او است و درین  
 از انجبت اجماع جمعی نمازخانه فرمود که در عهد او شد و در عهد او شد که با او شهادت است

نیز او را یک به برتی کردن غرض خود حضرت خلیفای این شریف را در حد مقتضای است و فرمود و انما الله اعلم  
 بما حضرت امیر و بعد از آنکه انقل بعدین فرمود و ما او را که حضرت امیر در نکاح است حدیث است که از ابی طالب  
 جلاله گویند آن را که ای نیکو سپاس خداوند آورده و چنانچه گفت و تو ای منشی علی بن ابی طالب را که ای امیر  
 و از تو وصاف کردن قضا علی بن ابی طالب حضرت امیر بود که از او ای منقول بود و بشود حضرت امیر که این قصه در کتب مشهوره  
 چنین در است شده که شخصی که یکبار در خواب است از راه صدوقی که بادی داشت داخل شد و در آنجا دید  
 میتوان برانی را که در راه است متعلق آن خواب خواب و یکبار که شخصی و یکبار در آن کار و زمین چون در دست بری باز  
 آن شخص را گرفت و او را در آنجا گذاشت و او نیز زمین چون بود و حضور حضرت امیر رسید و از آن امر جابه زده و گفت  
 من گفتن ام چه حکم شریف باشد تا علی آنم زیرا که کشت مرغی در آن به هیچ دارم و از آن منقول است و این کار گرفته  
 جای انکار نیست و درین هنگام قاضی منقول برین ماجر مطلع شد و خود دو دیده آمد و حضور حضرت امیر در محله  
 از آن مرد و یا ابراهیم بنی که آن شخص شتم و این بیکاه گفت که انکار نشود مرا اقصای رسانید و این را احاطه  
 حضرت امیر از شخص اول بر سبیده که قصه توصیف و تراجم در پیش آمد که از آن مردی او گفت یا ابراهیم  
 من در خانه کوفته می رفتم کرده بودم و مرا اطلاع برین ماجرا اطلاع نمود و حاجت آن کو کوفته نگین بود  
 کار و خون آلوده بدست من بود آن کو کوفته پاک بگردم که یک نگاه مرا دید گرفت و درین خواب بر روی آنجا حاجت  
 داخل شدم و دیدم که شخصی کشته افتاده است ترسیم از آن خواب را آورده و در خواب و یکبار که متعلق او بود و این مرد را بخار  
 که بخانه خود ردم باز پاک کردن آن کو کوفته شغول شوم نگاه و از آن منقول رسید و در آن کوفته آورد و چون  
 دیدم که علامات تنی بر روی موجود و آنرا غیر از آنرا جابه ندیدم حضرت امیر بعد از آنجا آورده و آن قاضی خبر را  
 فرمود که هر چند انعکس را که آنی انعکس را جان بخشید تا اگر غیر سبیده از آن بگوید این یکاه را که شمشیر  
 خوش طاقی که قصاص از مناف باشد او را متعلق چون این حکم از حضرت امیر شنید و از آن خبر و از آن  
 شد

و اما من مضاف که در حدیثی دیگر آمده است که من نیست و در هم ولایت خاضع ما من است که بعد از اخلاق و ایمان است  
 هر کس که در این نور الهی باشد و نماند باین بنیاد و انوار و این او در کتب است که موجب تبارک و تعالی  
 این نیست و که تابع حق شان نیست و ایستاد در حلقه ای که در این اعطای بهر سؤال است که کلمه کل فی شان  
 از هر دو کل الناس انتم من عمری المحدثات فی الحال انقض حکم وقتی لازم می آید هر دو حکم منقض می شود  
 و اما بعد از آنکه انقضال می شود چون حکم که از جانب صادر شود و حکم دیگر را حکم دیگر است از هر دو و از هر دو  
 و حکم که حکم منقض است تا انقض آن لازم آید و قطع سرق از اصل الدایع بحال احاطه بود و هر دو منقض  
 با جملی که لازم آید و دنیا و دنیا پس بر بعضی از او در کتب بعد از اینها جاری می شود و هر دو حکم که در کتب  
 و از کتب است و از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 بعضی بر بعضی مقبول است پس حکم نیست لازم نیست بعضی مجتهدی و از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 زیرا که این امور منحصر در یک فرد است پس حکم نیست و از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 و از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 قصاص گرفتن در دنیا پس در دنیا علی تا تحقیق و انقض هر دو منقض است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 اما از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 نماید با جمله احکام و احکام را جملی ساختن کمالی است و از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 ظاهر است که خلافت بود نه حکم شیخ و در چند کلمه شیخ از احوال مرفوع است لیکن سیاحت خلافت بود  
 مرفوع نیست بدلیل حدیث صحیح از پیغمبر علیهم السلام در روزی که با او بود و در حدیثی از پیغمبر  
 و از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است  
 از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است از هر دو حکم است





[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



۱۷



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1931







[illegible]

[illegible]



تا خبری می باشد و هر چه برین خبر و قصاص مطلع شود باید آن را بخوابد و هیچ داری در آن خبر نیست و در آخرت  
جمع علیه است و بنابر این است و معاف کرد و بنابر این است اگر چیزی از قصاص آنوقت که دم آخری و نیست در حیات  
و گناه آن مطلع شد و چه حاصل که مثل آن خلافت دیگرین و او را بنده بود و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
نقش نزد مکتبه است که او بگوید از هر دو را بنده بود و نماند و او را بنده بود و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
و بنابر این است که هر چه مثل خبری و خبری که در امام عاقل و صاحب زاده و کسی که بنده بود و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
و اگر کلام امام است و دیگران در میان آنی باشد که در امام عاقل و صاحب زاده و کسی که بنده بود و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
از خلافت عظم این منبر نباشد که صاحب باقی است و نقد و خبر در معیت بنابر این است و امام عاقل  
بر مردم و دیگران است باید چشمه و ظاهر است که بر این خبر است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
کی را می داند و بنابر این است و بنابر این است که در این خبر است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
و بنابر این است و امام عاقل و صاحب زاده و کسی که بنده بود و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
چون قسم کنی شری و در معیت امانت حضرت امیر و همین لازم است که اینها بنابر این است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
که در این ان مقام از و نشان این است و بنابر این است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
زیرا در قبول آن و اتمام آن و قدرت یافت با یکدیگر باشد این عقیده باطله زیاده از آنست که در هر خبر  
اول کسی که قول بر حجت آورد و عتق نمود و بنابر این است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
بزرگوار شد و امام عاقل و صاحب زاده و کسی که بنده بود و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
از وی سخنان شنیدیم که ترسیدیم که عتق نمود و بنابر این است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
من و عتق نمود و بنابر این است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است  
تا خبر از او شد و عتق نمود و بنابر این است و بنابر این است و عتق نمود و رفت و بنابر این است

۱۰۴

اتم او را خدام برودند تا سبب بی این را درم بین ایشان در میان بر رختاد و در نزد کسی از اهل بیت که  
 که می بود و سبب غمزه شد نه در قدر قیامت روز در عالم قبر و این عقیده جای وساطت است  
 از قیامت اینها ترک و انبیاء و اولاد که با هم می کمال حیات دارند و این عقیده را بدلیل گفتند با هم سبب  
 کافی است بر طاعت و طاعت این عقیده اند که در ادب پیغمبر گاه و در خلاص و عبادت کافی باشد و علی را  
 کافی خواهد بود و طاعت کسی که شفعی از این فرقه در عالمی از عبادت کشمیر در آمد عالمی از پیغمبر بود که آنرا که  
 گفت که سبب علی عالمی گفت گفتند علی چه نام می برد که نوبت به سبب علی رسید گفت با این نسبت است و یک  
 علی و از سبب و سبب و در آن روز علی گفت بجز یک خدا و در سبب در آمدن نیست سبب علی را اندک باشد و  
 نسبت با هم و از سبب خلافت این عقیده خلافت قبول این است و هم خلافت را از ایشان یکی چون گفت  
 اباحت علی ایمان ترک طاعت و طاعت کن است آنرا نشانی با قبول نموده اند و نفس اندوه این را  
 به علم و عقل غایب کرده است اما مخالفت اصول پس از آنجهت که اگر عالمی ترغیب عالمی نکرده باشد و علی  
 او را عقاب کند که احب بر زده او عالمی واجب بود زیرا که عقاب عالمی نزد ایشان به خدا واجب است و باید  
 که نسبت و این را عدل نام نهاده اند اما مخالفت روایا پس از آنجهت که از حضرت امیر و حضرت عباد و پیغمبر  
 که در داری و در با بر حق از عذاب خدا برتر رسول و قرآن و کتبه توکل حسین و در او به حججه ایشان مرد است  
 و چون این نزد کوران با پیغمبر تیران در هر اسانی بوده باشند کسی را جلوه بحجت ایشان نبرد و در آن  
 تکلیف کردن در عباد باشد و در اصل این عقیده ما خود از پیغمبر و است و با کونان شمسنا انار الله الامام بعد و ادوات از پیغمبر  
 و هم که کافی از غیر آن حکایت او را معجم میوم لازم بود و نسبت کلی نفس را نسبت هم را با طاعت و در سبب  
 ایشان و در عبادت با پیغمبر است که در دسی ایشان برای فریبین خدا و وضع و اضرع کرده اند و از کلام  
 روان است این باب و به نمی است و از قرآن چنین نقل است که پیغمبر است می در آید در آن حال شریعت و این

[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

۴۰

1000

سید محمد علی

2003



[illegible]



[illegible]

[illegible]

—

[illegible]





[illegible]

[illegible]





[illegible]

نحوہ کارروائی ہو کر  
خود رون ہو کر  
خود رون ہو کر



[illegible]

2075



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر خردم و این ترک تقید که در این از حد واجب است لازم می آید و نیز مخالفت با این از احکام بود که در حد واجب  
 از در چهار جنبه نگه دارد و بشیر خلیفه خود ساخته بود و در کار خود خطبه نیز درین از مخالفت بر سر انجام داده و در  
 می آید و نیز مخالفت بر این معنی که آن خطبه معتقدان آن نگارنده کرده و خطبه و بعد از مسلم دانسته لازم می آید و نیز  
 مخالفی تصانی پیدا میکنند و در این معنی تشخیص نگارنده و تا حد حد افعال است که چون کسی در مقام بر این خود  
 معصوم نیست و نیز با ما به او را پوشیده بود و دیگر بقیه او را به استمال آورده اگر چه بعضی از این او را به استمال  
 میکنند و میگویند که در این مقام هر غیر با ما به را بر کشش با این از این است که این استخوان نرود و هر چه با ما به  
 حکامات لغانی و در این استانی از اسرار خلقی متاری با این از این احکام شرع و خواص من صبی و غیره است  
 نیز باقی است و لکن اعتقاد بود که در این معنی که کمال عقل ضرور دانسته اند و ملک قیاس از این معنی نصیب کسی خط  
 نشده و الا ما در این در حق حکم استعددم و مثل مشهور است و بعضی صبی و دو کانی می بینند و با کمال نفوذ  
 زنی مجله داشت خاندن الولید که امیر الامراء ابو بکر بود و بعد از طبع از او اجتناب داشت که مرد مسلمان بود  
 و با این از این او را بجهاد نکاح در آورده با مسیح که در این از این از نفوذی عده داشت که چهار ماه و ده روز است  
 که در عاقله زمانه واقع شد زیرا که نکاح در زمانی صورت گرفت نیست و ابو بکر بهر حال مقتضای خود را در حق تعالی  
 و حال آنکه استیفاء تعارض و اجراء هر یکی که واجب بود و در این کار سر او ظاهر شود و بخالد گفت اگر من و  
 این منم از آن تو قضا من میگویم و این طعن متوقف بر این است که نصرت موافق آنچه در دست منم از این منم  
 نصرت باید داشت که حال بعد از این از منم طبعی میگوید اسدی منی که با عیسی الشیطان این دعوی باطل آغاز  
 نهاده بود و منوای مطاع توجه نمود و سر او را با طواف و جانب و دست او در طریقه مسنونه خباب بنیر فرزند ابی  
 قحطی که با زانو آرد و از آن در آن قوم نشسته بود و دست از غارت و قتل و سبب باز آورده و از آن را و از این  
 اینان نرسد آن مقام و او را در این قتل و دست قتل و غارت میکنند و در او را و از آن قوم بر آن از آن

سریه را به شش ماهه انقضای آن در میان شان بود مالک بن نویره را که با ما از حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ائمه صلوات  
علیهم آفرید و بی تعلیق و انت کسب منشی خالد آوردند ابو قتاده نوای و او که کنی بک نام از میان قوم وی  
جامعه کرد و از آن سر به بود و کسب کنی خالد آوردند و انقدر خود بشهادت مردم کرد و بواج شهادت رسیده بود که با  
استماع خبر قیامت انفرادات خیانت غیر زمان خانه ای مالک بن نویره خانه ای دو خانه ای دو کسب و از آن وقت  
شما و بی مال آورد و بخت اهل اسلام نموده بودند اتفاقا مالک حضور خالد در مقام سرال جواب در حق خبر مالک  
کنت قال رحکم در او صاحب کنه و این انصاف است اهل اسلام نه خود شکیوه گفتار و مردان هم زمان بود و سانی  
ایم منع شده بودند بعد از استماع خبر و شهادت انوفات سبب مالک بن نویره سرخانی که از قوم خود گرفته بود  
انبار او نمود و گفت اگر از من است شخص خلاص شدیم باز حضور خالد این او را بر انداخته و صلوات خالد  
فرمود که او را بقتل رسانند چون اینجور بگذرد نموده رسید و این حرکت خالد ابو قتاده انصاف را شکیوه نموده و از آن  
آمد و خالد را تحلیه نمود و عمر بن الخطاب در اول و بعد از این و انت که این قتل بجا می آید و منع شده و خالد  
حدی آمد چون آمد و بقی خالد را حضور خود طلبید و از استفسار دخل نمود و ما هر اسیرین را در خانه و بی جای  
در باره منع عرض حال آمده و او را باز منصب میرا را می ببال فرمود خالد درین قصره تامل نماید کرد و حکم نمی  
را باده نمید که قتل خاص قسم بر خالد می آید و حد را بجز از وی لازم می نبود و او می فرمود که استیجاب بعضی زن را  
را بجز و انت و خالد انظار این مدت نمی کشید و چون انشراح آمد این سخن بر خالد است نه بر او که خالد مصطفی  
و نه امام عام و معبود این روایت که خالد همان شب با آن زن صحبت داشت و هیچ کتاب و شهادت و خبری  
میشود و جواب آن نیز بر این روایت که وجودت که این زن را مالک از مرقی مطلقا خاصه محسوس است  
تا بر رسم جاهلیت در اربعه بین رسم خالد این آیه تامل شده و فاذا طلعت من اهلین جلیس علی  
تخلع من این عده او قطع شده بود و مالک او حاکم کنی بهیچیت خالد انظار خود و غیر کشید و بیست

و قد  
ر

الحمد لله  
على نعمه

100







ملازم است و باید پس در وقت کار و احوال سر رسید وقت نگاه بین کند شخص را و اگر کسی را از آن شخص در وقت  
 از وقت حضور خود و در زمانه رسیده هیچ دولت نمیکند و تمام این شخص را از آن میان موقوف کرد و استماع نمود و علم  
 اصل مسیح شد و در اینجا چنین مقدمه واقع شد زیرا که آن انتخاب در اصل بر فرض این که اگر بعد از هر چه بود باید  
 شد و چون بر فرض باشد که کثیر و اسامی و تابعین او در کج وقت نمودند و او که با عبادت آن غایت بود  
 و چون بر فرض بود که آنکه خطاب به هر نکات یافت پس تعلیمی او که خود موقوف شد و در وقت  
 از هر چه بود و در وقت ثابت است که ابتدا ایجاد فرض با کلمات است و تغییر بحث اسامی نیز از این باب است  
 و در آن وقت باید که او که با مخصوصی بود و نام جای در وقت فتنه که او در میان آن بود و نیز فرض این که او این  
 و پس بعد از آن فرض لازم می آید پس او که بر فرض با کلمات را در ای او فرض این ترک نمود و حکم الهی  
 خاص چون نام آن که بعد از آن فرض او که بر آن فرض است و آن فرض با کلمات هم در هر چه بود  
 ثابت است و در آن تعیین اشخاص می آید بر آن حدیث است که هر چه است از باب چهارم است که در وقت  
 وقت است از احکام شرعی است و چون آنوقت و نکات یافت بسیار است و اگر هر کس که حلال این امور است  
 و در آن وقت که او را می بیند اسامی بعضی ساز و در هر چه بود و در هر چه بود و در هر چه بود و در هر چه بود  
 شباهت با و در این که هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 و با و در این که هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 صلاح ملک دولت در آن می بیند و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 از آن که جای او است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است

۴۰

10

[illegible]



فلمّا انقضى

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

2163

بسم الله الرحمن الرحيم



[illegible]





مجلس شورای اسلامی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
دفتر اسناد و کتابخانه ملی  
تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵  
شماره: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵  
موضوع: ...

1000

الطاهر

خلافت مایه کفر و ایمان گردانید که از حدیث است نباید از حدیث فتنه نمود و از حدیثی که در حدیث آمده است که گفت

شیرازی فراموش نگردد که این مقام را به واسطه کثرت و دوری از اعدای خود و دوری از اعدای خود و دوری از اعدای خود

آن میں بہت سے صحیح احکامات کیسے کہ میت ابوکر کا گھر، بیٹا، بیوی، قاتل واقعہ شہداء اور دوسری

عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

و کيفيت و در زمان ادا که عزت بر من باطل می شد چیت خوانم که در ولایت خلیفه خوانم و سفت نزدیکم با یو کم که می

کسی را مقتضای حاجت کرده بود و از این مقدمه که در پیشین شد و هم مباحثه در انصاف تابع او شد و در دعای این مقدمه

ہفت برس تک کلام عمرہ و حجاب میں مسائل اہل بیت کا بیان ہے تا معلوم ہو کہ حضرت محمد بن حسن و سیدہ ام کلثوم علیہ السلام

مکتبہ انجمن اہل حق النور کا قیام شدہ ہر جگہ کاغذ اور ہر نامی و سرائف کا حوالہ دیا گیا ہے

بسم الله الرحمن الرحيم

و بر کس از عواید این سرزمین و بر کس از این نعمت من مایه دوزخ و عذاب و عتاب واجب است که از او

و اجتماع اهل علی و نقی و کرب و عیسی و یونس و ابراهیم و محمد و در آخر این کلام را سه بار در آنجا خرج می کنند

مقامش از مرتبه مشهوره و در اجتهاد ای طویل می باشد که این علم از این کتاب خوف می باشد که در اجتهاد

کرمه ای و صفا دار و زکریا در دوزخ است و زنی از او که در کثرت جبر و اعتدال از این که آب فراوانی حاضر از او می باشد

والله اعلم بالصواب

۴۰

يعبر

مجلس شورای اسلامی

۴۰

پہلے

100

مذہب کے ارتقاء و ارتقاء کے

6/15

*[Signature]*

2203

توان میزبان

17.

مفت  
مفتوح



سید محمد علی حسینی

2012



[illegible]

Ad

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

4

جو دینی و ملیکدیں میں غلبہ  
 شدہ تھی کہ شاہ عبدالعزیز نے  
 ان کا کھانا دیا اور ان کو سیر کرانے  
 اور ان کو شہر کی سیر کرنے کے لئے  
 سیر کرانے کے لئے بھیج دیا۔

天

[illegible]

کتابخانه عمومی



231

رضی اللہ عنہما

و نداد و نباشد مرد را از حق  
و من بود یکم از ارباب  
بر او نظر حاجت هم



در روز یکشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۲  
در روز یکشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۲  
در روز یکشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۲







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







اگر کسی را که در حق خود بود پس چرا او را که است و عظمت این که در اندیشه و سخن و  
 سخن او که هیچ و صفا انچه میوه باشد و بیغ و برب و شکر است که او را که در اندیشه و سخن و  
 اگر است و نه ای خاکی که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 کفایتی که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 این که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 کفایتی که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 سائیده و چاکا که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 حضرت زهر را این زمین را بر این ملک و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 اگر است پس عاده این زمین که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 سائیده و چاکا که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 برای خود این قسم زمین را و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 قسم بر ساحت حضرت زهر را آورده باشد تا چاکا که در حق است و در حق است و در حق است  
 حق را آچار خود را که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 عظم بود و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 غرضه حاصل کرده و چاکا که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 او که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 تا به کمال است و چاکا که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است

این که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 این که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 این که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است  
 این که در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است و در حق است

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

بفتح



[illegible]

400

2201

[illegible]



وینا  
برای جبار عزرا از حضرت کونین  
مردن عایین جبار



[illegible]

برای خدا و راه خدا میزنم و میفروزم

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱















*[Faint, illegible handwritten notes]*

والله اعلم



[illegible]



بر زمین از راهی خاص نمودن البته موجب قتل و غنای اهل سوختن است و در خدمت است که بفرمان  
 شریف درین مجلس عظمی و کبری و آنکه زیرین بقعوم این همه رسول نیز از ملک آن جوانان بود که برای تنبیه  
 و تربیت این جوانان کلام گفت که حضرت زبیر آن جوانان بنی هاشم را در برابر احوال که در خانه معنی ازین مجلس  
 و اجتماع کرده باشند بسیار بیجا و بیجا نمود که در خلافت او که زیرین عوام تدبیر است و غایب و معصوم و در  
 تعلیم که در دور تصاص و امنی که در سخن و دست کبری و واجب القتل و تغذیر شود و چون در خانه حضرت  
 مردم و اعیان و آفته بر پا کنند واجب القتل باشند و هرگاه در حضور حرم محترم گویند که او که باشند ام الکبری  
 است و در تصاص و ریاضات از تنگدستان بر زبان آورند واجب است و الا از آنکه روند این فرق نبی است  
 که بر اصل شریف اگر چه اهل سنت را در احوال خود انعام دهند چرا انقدر در تطویل مسافت باید کرد و کمی نمی آید  
 و هرگاه در ترک حاجت که از سستی برگردد است و فائده آن عاقله نفس بکلف است فقط و هیچ ضرر از آن نیست  
 نه به بهر تنبیه از سوره شده با حراف جوت در غنیمت فیه که نشود ای آن صابین نام بکلیه عام و من را به سب  
 تنبیه با حراف جوت حاضر باشد و هرگاه بنیر لب و لب پروای نقشه و تقاضا و در خانه حضرت که در آنجا نشسته  
 آنرا از آنکه بکند که در خانه خدا نیرد و در آنجا و تنبیه عموم در تنهای حضرت ام ایمن و حضرت اسماعیل از خانه بر آید  
 بنی اخیان است و در آن وقت که است از نشاء و وقوع تدبیرات فتنه آنکه خدا بخواند مردم را تنبیه کند  
 با حراف چه نه بهر لازم شود و نبات کار آنکه مراعات ادب مقتضی این تنبیه بود و یکی معلوم شد که در نبات  
 ادب و در غنیمت جمع امور غنیمت نمیکند و اهل فعل حضرت امیر با حراف است صدق که بلا تنبیه زوج محمود رسول الله  
 و واجب تعلیم که در خلافت و جمعین بود پس بر چه از عر معانی فعل مفصوم بوقوع آید و اهل علم و تشیع کرد  
 علم شریف که عمر اگر موت رسول نمود و هم خورد و انتخاب نبرده است تا آنکه او که بر او آید خواند است و است  
 میون از نظر و معنی است که شخص بکمال محبت رسول از عارف انتخاب شده شدت مرض و آن عاملی در نبات  
 تنبیه است که در آن مرد مدد سستی که ایشان خوانند

بهر آنکه در کتاب





۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

از در میان این دو ارباب فروخته شد  
 و با صاحب بیاید و هر روز در خانه  
 میماند و هر روز در خانه

رسالة في فضائله وادبها

[illegible]

١١

100-443887-100

ما بود این نصیحت را از اینان جوابی نداشت که با قطع کتب است اگر نواله ب خواند که با کمال است و در حق  
 ابراهیم است از ابراهیم بنویسند و بعد از آن در ده تمام دروغ است و از ابراهیم که در این است وجود  
 پس قلیح جواب نباشد بلکه صحیح در ادب است که آن به بعد از آن حد زنه مانده و در احاطه متولد شد  
 از این در این حد زن بر دهنده بهیچیکه غاری شده بود و این جهت بیست و دوم مردان او شد و آنچه  
 اند که عمر خنجر این غایت است تا به علاج و مشوره و دیگران نظر کرد پس در حد است زیرا که در این خبر که  
 که فضلی این مرده باشد و در شرح معنی روح خود کمال معنی نموده و این اعلم تابعی للعلوم و حد در این  
 آن خبر معنی نمود به این حد خبره چاکب که در این ناکته و کلامی او به چه کسی خبر و چون نوبت کلام  
 در حد انحراف خبر بسیار است هیچ صحابه را ندیده که در حد خود حد است و ادب است که این حد است  
 حضرت امیر شده افند که این حد را مثل حد دشتام و اون تفریبا به بود که مشبه و تازیان است زیرا که چون  
 شراب بنور دست و لا یقفل می شود و چون بقیع شد نهان می شود و در حد بان دشتام میدید پس صحابه  
 این سناط طیف را بسیارند و اجتماع که و در پس از اینجا معلوم شد که بانی میانی حد خبر است سبب حد  
 از حد کمال معنی است و نزد امامیه هم این معنی است تا به حد چاکب که این معنی حدی در حد کلام  
 آورده و از حدین تا جواب معنی و در حد معلوم شد که کو به در حد خبر انصاف معنی و کو در حال که در حد  
 بنور جلی تازیانه بود پس زیرا که خبر زاده که در حد خبر است و در حد خبر صحابه پس او فقط محلی طعن  
 در حد خبر است بهر دو که این معنی خبر است و این معنی است که کو به در حد خبر در حد شراب زیاد و مشبه  
 تازیانه زده جواب است که این حد این حد است و با عرض معنی حضرت امیر خبر در حد شراب  
 حد تازیانه زده است که این حد است و از حد است چاکب که این حدی در حد لا یقفل العقبه است و در حد  
 که چون چاکب که این حد است که در حد و در ماه رمضان شراب خورده بهر حد امیر حد تازیانه از حد

حد خبر است  
 حد خبر است

حد خبر است

حد خبر است  
 حد خبر است

[illegible]

جیل  
۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶

ویم نشتاد و سحر الان و بر حق  
ویم در دایم است و در میان  
ایران که از دست  
یابود و مرا میسر در بر طرف  
نشدند ۱۵

2411









2431

نفاذ و

[illegible]



[illegible]



و الله و در این مختصر در اصل غرض غیر از تبارج تحریم طوم غیر السبیه فرموده اند نه تبارج تحریم شده مگر در عبادت  
 که تبارج بود و بعد از این در بعضی محققان کرده تعلی کرده اند که نهی عن شد النساء ایوم الخیر و اگر چه در بعضی از  
 تحریم نمودن تبارج غیر از تبارج کرده روایت می شود در برین روایت این عیال من الزام او چشم منبری است  
 در وقت این روایت الزام این روایت فرموده و این عیال را بر تبارج منع کرده اند و گفته اند که این عیال  
 غرض غیر از تبارج تحریم شده بود و باید که در بعضی در استلال حضرت مرتضی می کنند و این دعوی را بر جعل معنی او  
 پس است و حاصل از حدیث این است روایت کرده اند از عبد الله بن حسین که این حدیث این حدیث است از عبد الله بن  
 انه قال ان فی رسول الله ص ان لا یجوز تجریم التبرج لیس معلوم شد که تحریم شده که یا در بار و در زمان آنکه در وقت  
 مانده می رسید از آن متعین شد و گفته می رسد از آن باز می آید چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شایع شد  
 حرمت او و تفسیر تبارج او و خوف و نهید بر تکریم را بیان نمود تا حرمت آن نزد خاص و عام مشهور است  
 بحکم حرمت نمی شود و در زمان آنکه در زمان لازم نمی آید که بوقت حرمت باشد تا آنکه حکم حل آنست  
 و این امر بسیار ظاهر است و قطع نظر از روایات و احادیث اهل سنت آیات قرآنی صریح دلالت بر حرمت منع میکند و جمعی  
 نسبت به آن آیات بجهت تکریم بر سر کاسی و چشم زن شده و از زوجه داخل نرسانند نمود حال آنکه احکام زوجه از عیال  
 و طلاق و ایلا و اخبار و حصول احصان بوطی او و امکان طلاق و در بعضی است نزد خود و آن نیز در او ثابت است  
 که از آن قاعده می پیچد است و در روی او و غیره صحیح عن ابی عبد الله العاقلی انه سئل عن التبرج ای التبرج  
 و لا من السبیه و این روایت دلیل صریح است بر آنکه زن متوجه حرمت او در ارجع حرمت شده و در قرآن مجید بر کلیت  
 استماع زنان و در نوشته عقید با حصان و عدم نیاز است و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی و در بعضی  
 غیر ما نحن و المحضات من المهرجات و المحضات من الزین از نو کتاب من فیکم انوا سبیه منی و جمعی  
 محضین غیر ما نحن و در این شبهه باطله است احصان حاصل نیست و بعد از آنکه نیز در بعضی است و در بعضی

[illegible]



[illegible]

انقباض و انقباض و فتح و غلق و در میان همه و در دست هر که از این و چنین و جان کی و عدم تکامل و عدم مطلق  
 بود که بر دو از این جانیاس مبادی که در جانب هر یک یا در جانب پس سر صدر اسلام را بر سر نمیدارد و از جانب  
 تکامل و فتح و غلق و در میان همه و در دست هر که از این و چنین و جان کی و عدم تکامل و عدم مطلق  
 بود که بر دو از این جانیاس مبادی که در جانب هر یک یا در جانب پس سر صدر اسلام را بر سر نمیدارد و از جانب  
 تکامل و فتح و غلق و در میان همه و در دست هر که از این و چنین و جان کی و عدم تکامل و عدم مطلق  
 بود که بر دو از این جانیاس مبادی که در جانب هر یک یا در جانب پس سر صدر اسلام را بر سر نمیدارد و از جانب

جاهل کرده که بخت و حال اقبال نبی امام حضرت امیر مومنین بود چه جای و کلام آن اگر بشنوی باور نمائید و کتاب نوح علیه السلام  
 در صبح الکسب و تسبیح است بعد حضرت امیر و اگر برای این علم خود را فرموده اند و علامه باید که عبارت نام از است سنان  
 این ماد امیر است حضرت ارباب در آن کتاب نامیه سرچوب است اما بعد فانی اکثر گفتش اما فی دعوات شکاری  
 و کرم کنی نه ای علی اوفی عتبت علیه عارضا و موافق و او الله عاقبت ای درین عبارت کامل مایه و در هر مایه  
 حضرت امیر و در حق آن رو سینه به به فیه علی را به ایمان علی بن عقیق قلب از بعد و در حرب و امانه انما فی حق  
 ام الامه و فیکتاب و حضرت عقیق است این حکم غیر المحسن تعارض مع المعارضین و حضرت مع الخا و این و منیر افکار  
 فکلا این حکم است و لا ان باقتاد است و کان لم یکن الصد و بود که در کان لم یکن مثا عینه بن کرم که غایت  
 علی و بنام و دینوی عزیم من قسیم فاما انک الشرف فی حیاته الامامه سرعت القرو و عاقبت الوتره و اصطفت  
 علیه بن امیرهم المعصومه و اولاد علیهم انما هم انقطاع الذی لا یزای و امیر الصوفی الکثیره محامه ای بخارج البعد  
 تخلفه برینا غم من اخذه کاک اما کت انحررت ای انک نراک من ایک انک مسجیان الله او ما قوس و المعاد  
 او ما خاف من تعاش الحساب الباعحد و من کان عندنا من دوی الاصاب بعفت تسبیح لعلنا و انما و انت  
 تعلم انک تامل در ما و التبرع به و فاعاد و انک انما من احوال انبیای و اساکین و المؤمنین و امیر این  
 انین افاد الله علیهم به الا سوالی از حضرت امیر علیه السلام و فانی الله و ارد و ای بولا القوم و اولادهم فاکتلم تفصل  
 فاکتلم الله ملک لا عذر من ای الله فیک و لا فیک تسبیح النبی با حضرت با بعد الا و علی و در هر نام حضرت این  
 تا ما با یک در و خیانت و خیانت آن عالمی و وسایه ما به دریا که هرگز بقدر خیانت و وفات نهیای علی السلام است  
 منقول شده و بعد فیه ما لکری و کرمین از خلیفه و نیز از علی حضرت امیر مومنین حار و عینه بود که اولم خیانت  
 در و در بر او و بعد از ظهور و خیانت از غیر حضرت امیر با عینه نام و فرموده و آن بنامه نیز فیه و به او را برکت  
 است و در هیچ اندیشه و در هر کتاب می شود و در هر عبارت است و اما بعد اصلاح این کتاب

2481



2602





2502



[illegible]

[illegible]

[illegible]

451

اتفاقات عظام و نسبت شایسته و در وقت اوج در بیت المال می بیست و قسمت می شد و خطه گشتند بکر این شهر و خواهر و برادرهای  
چهارم و آن اتفاقات را علاوه بر آنکه باید به نسبت کمال حکم با سلف می نمودند لیکن در جمیع امور و عقاید و حد و سن و سیه  
بدون حد و اندازه حکم می نمود و تقریباً بدون سر و در نه مقبول است و در اینجا هر استقبال می نمودند و آنچه می خواستند  
عبدالصمد خان بن اسیر را که در تمام فرموده و نیز خط است در روی تواریخ معتبر است است که بعد از سلطنت  
از بیت المال قرض داد و در خود او نوشت که ما بزرگوار شدیم و اینجا که خود عثمانی این امر را در جواب بل می نمود و می گفت که  
گروه او در گذشته است و آنچه عبدالدین که در آن مبلغ را در بیت المال می رسانید و آنچه گفتند و در آن حدیث بن حکم را باز  
حدیث فرمودند و آنکه خود آنها را گرفته و صرف خود کرده باشند نیز خط است صحیح است که کجاست را بطریق  
و در خطه اسیر را از گروه هواریج خبر داشت و در خانه و خیانت و غش و ظلم و تعدی و واقع شدن مردم و ملک و اهل  
و خیانت را بعد از آن تقسیم نماید و در آن زمان که خط است عظام گروه بود که اهل شهر شکایت او را آورده اند که گفته اند که ما  
فرمان را از آن شهر این خود می گیریم و در یک سو با پارتیان را در سر زمین خود و ستر این مردم از داده مانند عثمان با توفیق  
غزل نمود و توفیق فرمود و اهل شهر را به او در این وجه عثمانی علیه بیکر و و علیه عین انصاف است که ما خود را  
فرموده و در سلطنت و ترشش فرمود و در دختر استخوان این ابرقم و معصیت علیه نیز می گشتی و اهل کرمان  
صحیح است که این برود و بختی که پس از عمر از قوام کجی انجمن تحت طلب استخوان نمودند و عثمان علیه را استخوان این  
این خطه را خواند که ایما بالاساس الی عبدالدین ابرقم لم یزل علی حال کنیم منذ رفتی الی کبر و عمر الی الیم و این خطه  
و معصیت و تعدی و اینا علیه بنی است و آنچه از عمارت و مباحات و مزاج عثمان بر نسبت کرده اند که در بیت المال  
نیز از روی و از سر است تحقیق الامر است که عثمان را در باب کثیر مال علیه و او را که هیچ کس به او رسد و این خطه  
بما حلال بکمال عزت و کثرت ثروت و بقدر مال که نماید و آن هم را در مرصعات خود را و در خبرات و در هر طرف می نمود  
و بعد از آنکه مال اعیان را در حال اعیان می نمود پس از خلافت هم طرف کمال او بسیار بود و در اوضاع تجارت و عین

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1551

140

[illegible]



[illegible]





و اینست از آن جنسیت که در باب خطایان از عظیم انجم مرصدا را رعایت کرده خود را بدو من بدو نموده ایم حضرت امیر  
باسم حسام رطل و اسم انوشیروان و خود را در عهد و عهد از زبان پیروز و انجم الله اسلام از بر هر خصوص شایع را در و نموده  
نقل نمود در مقام ریافت از خلافت و در قضا معلوم است که طایفه و در و طایفه خزان جان حضرت امیر نموده  
که آنکه قاتلان عثمان را در و طایفه میگویند و بعد از آنکه این طایفه را در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
و حکم علیه هستی میگوید و این طایفه را در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
و ابو موسی اشعری را چون اهل کوفه را از ریافت حضرت امیر منع میکرد میبایست نمود و سوختن خانه و در و طایفه  
از آن اسباب بدلت ملک اشترک بود و حضرت امیر آنکه را در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
سوی در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
آن جنسیت است که در عثمان جد کس از صحابه رسول خود است و این است که در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
را از امارت بعد از شک جلی بوقوع آمد بر نایب عثمان بود که این است که در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
اهل سنت و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
مردم تنها نموده اند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
از تو خراج کنند که از نواحی کرد و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
یا در آن خود و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
بر امارت خواهد بود و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
فته نشسته باشند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
از این است که در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند  
عظیم از خود را در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند و در و طایفه میگویند



[illegible]



[illegible]



[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



مجموعه در عهد احمد بن محمد و در هر یک از این دوران بود و چون مردم علیهم السلام را میخواستند  
در این دوران داشتند که در خلافت عثمان که فوجی خیر بود و هر یک از آنکه میخواستند در این خلافت  
نشیند باز سلاج و اسباب طاعت و زاری و بقراری نمودند که ما همان حالت هم گذاریم و اسباب ما فرستادند  
که بنده و اهل کرم و دایه این حالت بود و در کار این که ما میخواستیم اصلاح اینها می نمودیم  
اینها می دانند که ما را که در این حالت میخواستیم و اصلاح و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
هم میخواستیم که اگر ما میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
ما را که در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
هم میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
عثمان تعیین ساخته بود و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
محرمانی آوردند تا آنکه حضرت امام حسن فرمودند و محمد بن علی و قمر بنی هاشم و در این حالت  
نیز در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
بر این ماجرا که حضرت امیر روایت می کنند که فرمودند و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
بمان این قسم تمام حضرت امیر روایت می کنند که فرمودند و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
محو این ماجرا که حضرت امیر روایت می کنند که فرمودند و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
بر این ماجرا که حضرت امیر روایت می کنند که فرمودند و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
آنکه بر این ماجرا که حضرت امیر روایت می کنند که فرمودند و در این حالت میخواستیم و در این حالت  
در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت میخواستیم و در این حالت

نورشاد در مثل عثمان کمال اوزار منزه کنی به جز بهیض و اسود و عمر و سپین خیمه اسد مکان در بقدر زمین خست از خیمه ها  
کلمه عثمان مشهور است و در هر دو طرفه هر طایفه ای از ایشان به الله انشور الله یعنی جان بود مشهور و بوی عطر و گمان  
کمیابی از بهر و صفت مکانی که در آن دو کلمه طایفه است هم عثمان بدست می رسد و کلمه فاکر می آید و کلمه الله بود و عثمان  
او را کلمه فاکر هم قال عمر الان الکلمه عثمان یعنی او می شناسد عثمان و فعل فاکر می آید و الله می آید و الله می آید  
یعنی از این معنی که فاکر فعلی است بر هم عمل عثمان و این قصه در شهرت و در هر جایی رسید که در کتب از بعضی  
مذکر و مکرر است جای نگارند و بعد از این معلوم می شود که در میان این شهرت و کلمات لا تقبلوه و نه که در هر جایی  
مقتدر است و در آخر این بر خاست و بعد از این همان که صاحب علم القضاة تعیین بود و حضرت امیر سر در عشق او این علم  
کوی داده و همیشه بخیر می کرد و از فضل عثمان می گفت که موجب قتل او می شود اما توبه و من از پس پشیمانی  
عقل بود که در مینه منوره بعد از عثمان او را آورد و بواسطه این بر مصافی را اخافه می کرد و مردم می آید و در آن  
شده بودند آخر وقت شب که در میان خواب رفته و در میان السهم و حکم بن خرام و سور بن خرام و خیر بن خرام  
و از و خیمه می خیزد و در میان کس و سپهر او می بیند عثمان او را در جامه خون آلوده می گردانند و بعد از آن  
او ای غارتخانه و من که در و خیر بن خرام است باز او نمود و از او معنی نیز جاعله عطره بود و او را به شکله حسن  
و مالک امام مالک است و علامه در خاتمه عرض از میان حاضر سنده خاتمه حافظ و مشقی بر خواتم خاتمه بود  
که و که می خورد و خیمه بود عثمان بهیض علیه علامه اسد را روی کرد و طاعت یا رسول الله خاتمه و او را علاج فاکر  
خاتمه بود و این رعایت خاتمه این محاکم از سهم بن قیس و کون منی شهید قتل عثمان قال معا آسنا کتبت  
نیز خیمه را حکم می بصره شهادت فاطمه ابی قحط المعزده فاکر که من خوف الله ثم حله و معنی سر و من حله فاکر  
خاتمه که به شوق فاکر اسد فاکر را در جع حکم بنو فاکر خاتمه و میسره مکان بن قیس قبول هم الحاکم و مجرور  
او را نه بهیض که در و خیر بن خرام است و کتب ابیات اهل بیت با بهیض یعنی ابن عباس قال ابی قحط



[illegible]

[illegible]

که بخت مفضل بر سر اسیران و کربانی که با او داشت اینچنین شد بر یک دو سبقتی خود و مردم را بر قتل عثمان تحریر نمود  
و میگفت ای خداوند افلا جانم این فتنه در کتاب خود ذکر کرده و این عالیه انما خبر بعضی علی کلمات خاصه من  
تقبل بیا تو کن عثمان و تابع و انس عباد فحاشا یا ابا بکر ان نفع المسلمه علی الارض قتل و الله مظهر ما و انما  
ما به محال ای عید اول من حسن علیه و اجمع انما من فی قتله لانت و الله قلت اتفقوا افلا فقد خرجت  
جانیه خود و هر کس و حال انما من قتل فکس الباء و شک نعم و شک البراء و شک المکر و انت امرت قتل الانا  
و قلت لای الله فخر و اب ازین همی اند چون غلبه عاوانی حج مسجدین است تحمیل برونه نذر و زمره غلبه  
عایت حج سلمان است و در خطب احوال اینان و تقسیم و عظام و عیان که ام المؤمنین و حمیم رسول بود و از  
تقدیم احکام الهی که عده آنها قضا است خاصه قضا من غیر مظلومی که در غیر وجه شرعی با و من خلافت و است  
کنند نه باشند نه بر آید و است یا نرود و حاشا که غالب را بعضی علی یا علی را بعضی عیان و در و ان شد بر کلمی  
انما یام و نائب بر یک رویت کرده اند اخرج الی یلی عن عانیه رجم انها فالت قال لول الله و علی عباد و و انما  
انظره بر قتال از برود بحسب اصلاح فوات الدینی و التیفاء قضا من از قتل عثمان و اخرج انما از  
علمت امیر بود و مظلومی در بر و دیگر صحابه که از مظلوم عثمان عثمان تسویم شده و کمر بخت بر وند با طینان خاطر  
حضرت امیر خود و اتفاق این کار قضا من کرده و معاویه و دیگر معاویه نیز حسرت شده و با قطع از تواضع عدو  
است که فاعلان عثمان بعد از قتل آن مظلوم علی در بر و دیگر صحابه را تحریف قبول نموده و کلمات فانی از آنها  
بر ملاطفت و تحریص نمودن عانیه بر قتل عثمان و او را بتیاس گفتن به از مقررات این فتنه و این اعظم کوفی سیاسی  
و این حاکم که نهان مشهور اند و در واقع حاکم و در واقع خود را کرده اند که با اتفاق کشیده و کسی از قتل و خطب  
بر کس است ایضا فی است که در حق عانیه عده بعد از بر وجه مجبور و کمال الله انشاء و خدا و بران خبر از هر طایفه آمده و در  
اقول کا و اب و اخوان التیاسین حاکم از کوفیان به ایجا برویم و دینی و ایمان خود را در راه انبیاء و انبیاء و بر و



[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]

زین نوبت بود که چشم زخمی از دست آن دشمنان حضرت امام و ملاحق چندین روز به بطور مضایقه و تکیه  
 صورت بعضی علیل حضرت امام عمود و تعلیم وقت را در خواب آن پاک نسبت عرض نمود پس اگر ملکیت محرم  
 عالیه نامت نور حضرت امام از وی استخوان جزو بود اگر حجره در ملکیت عالیه نمی بود و از آن که حاکم وقت  
 میراث آنان است و از وفای بود بایست آن گرفت ملک با وصفت ملکیت او که سیوه حکومت و ملک آن داد  
 عالیه که ایامی کرد در آنکه از پیشه و کرایه را بدین شود و باید که در کتاب خود که منقول نیست مردان ملکیت او که  
 و بنی و در اینجا جمعی از پیشه بطریق ثبوت و افترا بر عالیه را جای و شکیان سرای آغاز نموده و که بنده عالیه بنده  
 این با نام من نامت در املاقی بود شده برادر مسجد آمد و مانع و من شد و او را میراث کرد و این عباس  
 و جریه دینی شمع غیر بود اصف و از این و اندکی آن خود سه بجکت میفعلت و آن ملک ملکیت ملکیت  
 انفس و باطل ملکیت حالا که عالیه فرو بردایت من سانشتر الانی و لا نیت و لا نیت کرده و سب از انفس  
 از طرف میراث مانع آمده چه نام او عالی میراث بنی و دور شده بر آن راه حاجت بد و من ملکیت عالیه  
 جریه عباس او اگر ملکیت منظور وراثت در جریه را بنده میکرد و جواب این عباس چه قسم می شود خلاصه  
 ملکیت از من کل میراثات آنحضرت انجرات و زمین منگی در منی و دیگر سالیج و انجرات و انجرات و انجرات  
 زاهد جریه عالیه بود و حاله را بر این خورون کل میراث من بنی و در کل میراث آنحضرت با قطع در دست  
 و نه او خور و من ملکیت از پیشه و من ملکیت بر این افترا نموده نموده قضیه و رسائی می بار و این است  
 آنی که در آن زمان و این خود بود و من ملکیت من و در آن آنحضرت ملکیت خود و من ملکیت عالیه و من ملکیت  
 الان انفس و این نامت من حجت قطع قرن الشیطان پس مرا و از وقت عالیه است و ملکیت از من و من ملکیت  
 قتال امیر الرضی و باعث قتل هزاران کس از من کرد و من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت  
 خریف و من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت من ملکیت

[illegible]



[illegible]



[illegible]





[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]



میدوانست و همچنین بر عقل در در وقت محاسن خطه مجید نوح باشد و علی حکم خیر را اهل  
نیز مخالف دشمن است و خطه نهی این را در بیجا است که مکتوب حکم الهی است زیرا که در ضمن مخالفت  
بسیار هم میکند که حکم الهی حکم الهی است و این خطه نهی را در حق الهیت و احیای افعال و حکم در حق  
این خطه نهی است نیز و داده که می باشد و اهل خطه را در خطه نهی که بیشتر تعلقی با الهیت و اوقاف الهی  
و مخالف و دیات خود از الهیت باشد پس حکم و نهی عبادت این با اهل بیت خاص که مخالف را خطه  
کفایت بریزد و عقل را است نمی آید که در خطه نهی معذب و عذاب را داده کنند و در طریق و صراط الهی که مقتضای  
نمایند یکی را دشمن دیگر بتوان گفت باید آنچه که در آن فقه اعظم است اهل سنت ابو حنیفه کوفی و حنفی و مالکی  
ابو یوسف و محمد بن الحسن و شافعی و احمد و مسال بسیار مخالفت است و خود کرده اند و از اهل بیت و دشمن است و از مخالف  
عقل میسر گرفته و از عینی قاعده و کلماتی بسیار متفرع میشوند و نقل آنکه اگر شیعه هم معنی صحیح و در کار  
یا اورا در شوره و اجساد و خطه نهی نام دشمن است و انکار حضرت امیر را بر حضرت عثمان و خطبه بعضی مختصات  
و اهل بر دشمنی حضرت امیر با دشمنانی می آورند و علی بن ابی طالب انقباس انکار حضرت ام المومنین عاقلانه بر دشمن امیر در  
مقدمات تاخیر قعاص عثمانی محض بر دشمنی بسیار و چون اصل فاسد است نفع فاسد نیز باشد و در  
کتاب سید خلافت بنی اهل بیت است ابو مخلف را است میکنند از حضرت امام حسین و باب صلح نمودن حضرت  
امام حسن عسکری با معاویه که این انکار بر بنی صلح بعد بودند و خطبه امام حسن میخواندند و نقطه را است  
که آن الحسن بن علی کان بدی انکار نهی که فعل اخوه الحسن بن صلح معاویه و یقول و غیر از این کان است  
معاویه انی پس انکار و خطبه اگر موجب عبادت باشد لازم آید که حضرت امام حسین و دشمن حضرت امام حسن را با معاویه  
من اعتقاد و انکار العرج نیست دوم آنکه صلح معاویه را که زیاد کنند و در نتیجه خطه نهی را از بنی فاسد است  
و لا یلی شیخ که نمونه آن در باب الهیت است نقل آنکه حضرت امیر عالم و شجاع و متقی بود و در عالم کمال

نماز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]





[illegible]

البريد

[illegible]



[illegible]

۱۰۰

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱





[illegible]

[illegible]

[illegible]



W

الله اعلم خاتمه الحسنة انور وادعوه منو يا سبي از انجمله كه در كنجش است على جهان محاربه و فناء ملكه نازك و  
 بتر واقع شده ملكه كال تنظيم و تقويم آدمي شود و او هم باير كس بغير مرتبه او صادر نمي شود و چنانكه كتاب  
 كرامه و نبوت به خود اسبابي معلوم شده كه تحقيق انبيا ائمه است در زمان خلافت و دانش غير تقيد از كتاب و كتاب  
 عاقلانه مانده و در چنان حضرت فاضلي نور الله نور سرفراز فرموده كه الهوي واقع شده كه منبر و عهده علم فناء و منقرض  
 عدم فناء حضرت عيسى بن مريم و غير عدم فناء و انكشاف است در چنانكه امام فاضلي صاحب الاقطار ميرت غفرله  
 فلكم را داده كه حال حضرت ابراهيم بحال حضرت يوسف قبل از هجرت در حال جواني حال غلام باشد بعد از هجرت در نفس  
 حال كه منقرض ابراهيم را و او به هجرت فرموده چنانكه با جماع ثابت است و حال منقرض قبل از هجرت چه بود و در حال هجرت  
 سراسر نيكانت همراه ابو جليل و ايم بن خلف سادات عدو و كائنات منقرض بود و در يك روز جماعت فناء و انكشاف  
 اينان شد با جماع دشمنان اين مرد و لطيف در روشها و با آنها چنانكه هم نوازه ميگفت با در احكام اين دنيا جماع ميگردد  
 بيشه با هم فناء و انكشاف و غيب و ششم در بيان بود و كوشش بچيز اوضاع انساني را در بيان و مردم را على احوال  
 عيني حق بجز ندر و عدو تبايني نشانه تا انكشاف و هجرت فوت و احوال و انكشاف هم رسانيد و از معرفت و انكشاف است و چنانكه  
 ترقى فرمود و در چنان ترقى بود و در مراتب انبيا به فرمود شده و انكشاف على انكشاف است حال انبيا و انساني با هم انكشاف  
 چون جهاد و جنگي انسان بران انبيا واجب نبود و ملكه اين كار را با هم نميگفت نه كه در احوال انبيا هم بود و ملكه  
 فرموده شد فناء و جماع و حال منقرض و هم بغير ما سوره عاقلانه لازم آمد كه ملكه او غير ما سوره عاقلانه و انكشاف ملكه  
 است و انكشاف با هم به صورت حال انكشاف است انبيا و انساني را در ترك جهاد لازم كند و بلا تشويق و كوشش و  
 كه بعد از انكشاف و كوشش جهاد از حلقه با دست خود و پس جهاد حضرت ابراهيم را بر حال انبيا و انساني قياس كردن  
 با هم انكشاف است كه در حضرت ابراهيم را انكشاف است و در انكشاف هم در انكشاف است و در حال او همچو حال انبيا و انساني  
 در حال انكشاف و انكشاف است و در انكشاف است و در انكشاف است و در انكشاف است و در انكشاف است و در انكشاف است



[illegible]

الحیث انما یقتضی حاجت انما یدر فی الخیال معلوم بید اقبال این دایره را از حضرت انجیر سناست و  
 در آن سینه نشیند و چون از این دایره در حق اصحاب العقید نزول یافته چنانکه باطله ماحالها اقله فاعلم انما یقتضی  
 سینه در سینه عالم یا برادر سینه آیه صریح که در است که حال اصحاب العقید از دوشی برین نیست یا تو به نمایند و  
 عقیدت حق خلوص شود یا امر برینند در آن سینه در دنیا را آخرت مندر که در یک پس معنی دما هر دنیا باشد و در  
 ششید ازین عقیدت که بر تو در انوس پس باید که این امر در دنیا عذاب هم رسیده باشد و عقیدان ناصر معین بود  
 با لایحه علیه السلام شیخین و کثرت احوال و انوار این غیر است که توان بر شنبه پس اگر شیخین در اصحاب العقید  
 لازم آید که در کلام آیهی اخلاف در عده او علی قیورن انما یقرون حله و کبریه چه چه که در سینه محض موجود است  
 لطف می افکارند و در سینه حق شافی لطف تعجب است از فرد و ظاهر نمودن در سینه کردن و علیه این او املا  
 در لطف ضرورت نیست و این حالت به این عقل است که میان کتب این را با دوشی و از سینه که این کتب  
 برای شامی سینه تکرار کرده ایم که نه او شمارا بیند نه شمارا در انداخته شمارا نشود و نه شمارا در انداخته شمارا نشود  
 منوره که در حق است بر ابا صفان حدائی و صفت بر کوبیده انجیر است اعراض این منی سینه است و کوبیده که  
 را بشیر توان گفت و این امور صریح مخالف و کذب به این عقل است به شمع ابر این منی اول نظم نموده گفته  
 بجای این الاعراض الان امانی و دیگرین است یا انصاف است و من و دیگرین منی نامی نظم نمود گفته به ایل انما یقرون  
 من و صفت جبره و انما یقرون منی جبره تا هر ان او نه بشیر انما یقرون منی و امنی انما یقرون منی بر ایل این  
 شهب عیاده و کفر در دوزخه ششم انما یقرون منی انما یقرون منی را بر اولایت علی و سنا او بود و کوبیده که  
 جمیع اینین بود است سراسر او به محض است بود جبره او هر که این را انکار کند کافر میشود و در این عاقل من خود  
 که بر سوره لا یحیی لم یحیی الانبیا و ارواح ان العلم عن محمد بن الحنفیه و غیره که در جبره علی فوق در جمیع انبیا و سنا  
 در در قرابت رجوع انبیا و سنا محبت و شریعت او سنا بن بود و در آن از و دیگر فرقه که در سینه علی بن سینه است

[illegible]

طريق

[illegible]



4

[illegible]



WU



[illegible]



[illegible]



[illegible]

٤

[illegible]

[illegible]

[illegible]

منه چنانچه آنها وقت حرام بود طعن بر او بوقت تمام نم خال بانی کل امر و غفلت که اولا وقت حرام  
است چنانکه وقت تمام محال بود بعد از اعیان باقیه و اینها حسن معانی را در کتب الهی و این چه وجهی است که از  
توجه این طریقه موجود است در کتب تفصیل حضرت امیر و اینها شکی نیست و غرض که در کتب آمده بر غیر و اینها  
از جمله این اهل سنت است که در این حضرات آمده بودند پس چرا اینها را این در سائل است و اینها را در کتب حرام است  
سخن در مجلس الهی و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
حضرت امیر رسیده در حضور اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
پس تمام و فتنی روزانه با وجودی که در اصول تمام از عقلی تبیین و حدوث علم با وجودی که اینها را در کتب حرام است  
از طریق دیگر و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
مفید و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
در سائل مفید و در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
آنکه اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
اجرت و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
و خطره ندارد و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
یا شهود و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
سیدم اگر در اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
از نزد حضرت امیر و اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است  
صفتی که در اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است که اینها را در کتب حرام است

[illegible]



[illegible]





[illegible]

موت

[illegible]



۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴

اما در آن تفاوت و اختلاف در این است که در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
عرب و یونانی و غیره آن در حق تفاوت است و این است که در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
پس حکم محرمیت از زیاده تر محبت از زیاده تر باید داشت و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
پس این است که در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
سخت تر باشد از اول و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
نحو و این است که در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
بجز این که این است که در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
حکم شخصی نه می کند و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
در یک ملک گسترده است و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
او افسانه زمره و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
ترک و او را در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
چنانچه می تواند و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
تجربین فضلان الله و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
بجمله من عاجز و لا بدون من صدور هم حاجت را او تو و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
خود تمام اهل عالم که این حق صداقت و اخلاص و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
افغان صدق بنیم سبب الهی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
نسبت عامه یونانی و کافه مسلمین و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی  
محرمیت است دوم حقوق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی و در حق این که بجهت ایمانی و در حق غیر ایمانی

ان الله

[illegible]



فيلسوف

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام في الدنيا  
والمؤمنين في الآخرة  
والله اعلم بالصواب



[illegible]



[illegible]



[illegible]

3131

[illegible]

205

[illegible]

نسبت در دنیا است نزد کسی که در جان عالم زاده باشد اما اختلاف باشد و اینان نیز خیر عظیم است که یک نفر اند  
 بعضی از ادران اند خلق الحله اعلیٰ می شود و بعضی بعضی که شیره بر آن قطع می شود و نام زاده که در میان آنها  
 از یک عظم که نام بود و با وجود این طرف مخالفش را می زد و داشتند و کلمه او کلمه نفسی او نیز اعتقاد و تکرار  
 داده باشند تا لایحه را باطل کنند و در عظم که متعلقان را کل از الحله و از راج و به نسبت با یکدیگر بر دو جانب  
 سید و در عالم عظم صاحب الحله را می نامد و وقت نظری که می الحله دارد بر سینه شیشه و وضع عظم را در باقی  
 او که می خورد و انسانی می شود و بطریق کمال می آید و نموده و در دفع او که شیره باقی می ماند و اینها  
 شیشه است که بر بیت معین عظم است صورت شیره با قوتی که در او گردان و پاره می شود و به دفع آن نمودن  
 کوبه که می تواند بود که در شیشه از او باشد یا در عظم از شیشه مقبول درگاه الهی باشد و در میان اینان  
 دفع و شیشه که در راه دفع شده باشد تراوی در بخشیم رسد و در صورت ما را غیر رسد که باقی از طرفین باطن  
 و غیر من بر یک گفتن نامیم چون شیشه گفته که انصاف است و در او که در سایر الناس از اصلی است که جان الهی اند و دفع  
 مختلف اما در این مقام که شیشه در آن ده که که عظم متعادل معلوم باشد و دیگری جانیه انصاف و غیرت است  
 بر صورت مذکور و قیاس می توان کرد که در طرف می باشد یا یکدیگر بر آن نیستند که یکی معصوم است و دیگری جانیه انصاف  
 معصوم افعال خط و عطف و دیگر که از بر او باشد یا فی آرزو می خواهد شد و چون طرف دیگر که جانیه انصاف است  
 با یک شیشه و یکی نیست معصوم آرزو شده است و در او که در عظم معصوم می شود و غیرت بر او که محبت در عایت معلوم  
 سفر و شیشه و بعضی شیشه او اعتبار ندارد و می شود به بعضی است و اولاد و شیشه که سبب شیشه سید و شیشه است  
 در عیون خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض کنیم در میان بر دو معصومین که با هم آرزو می آید اما یکدیگر و چون  
 طرف معصوم اند یکی ایستد و یکی آید از غیرت را که در طرف معصومین با هم ناخوشی نماید و خلاف حق که گفته  
 از کتب اعلیٰ و اعلیٰ است که در این معنی منافق حضرت آدم باب رفع حضرت اید و حضرت خود مخالف و در آنها

در این مقام که شیشه در آن ده که که عظم متعادل معلوم باشد و دیگری جانیه انصاف و غیرت است

در مقامی که در وقت غیبت خود را با وجود نفس زانیه باقی در محبت برساند و بعمل گذشت دوم آنرا در یکی حضرت و یکی حضرت  
آوردن و تفریق است که در متن پیش مبارک الشان و کشیدن معنی سوابق آن که معنی معنی آنست که یکسان جای آید  
نیت سوم در این کتاب است که در تفسیر از جانب خطیب از هم جدا نیست و یکبار حضرت را تفسیری که او را بر سر است و نگارده  
آن حضرت است که همانکه حضرت زهرا و آنرا در وقت تفریق را ندیده اند و فرمودند که این علم منی کلمات حضرت فاطمه است که  
آن را در ساجده واقع شده از نیت بیرون رفته و اینها قریب به نکرده و نگارده حضرت و در ساجده شریف هم فرموده اند  
که کتاب تفریق بر سر خود و سر سر آن کتاب آورده شده و فرموده قریب به کتاب است و این در هیچ کتابی  
که استی کلام چهارم آنکه از حضرت و این یکی از وی که گفته اند اخبار منین همانست که حضرت امام حسین را ذات کرام  
الکافان بعد از آنکه باطله اخوه الحسن من علی و معاویه و بنی امیه و اخی کان است و معاویه اخی پس در حضور  
با اگر آنرا تفسیری بر آن است مری مائده اخوی بعضی لازم آید و یکی مری باشد و دیگری بر باطل حضرت فاطمه آن  
و دیگر هم فرموده خلاف آنکه معنی پس معلوم شد که آنرا یکی با هم فرموده می باشد یکی آنکه از راه تفریق است  
چنانچه نیز فرموده است که اهل بیت اطهار بودند و آنرا عقدا شریف است با آنکه در بعضی که با وجود حضرت فاطمه  
النس را با حضرت تفسیری بود و حضرت بر سر را با حضرت مادران بود و حضرت امام حسین را با حضرت امام حسن بود و در تمام  
با هم که با هم مقتضای شریعت باطل بود و یکی باشد که از سوی حق و طعن نیست و مادر حضرت علی است و چون شیخ  
آنرا یکی در صورت معصوم حل نمند و در حرارت و تقوی و بالادنی محل کرام بود و هر دو اندکها و معصوم کرام را در میان  
ایم و حضرت زهرا را با شکر و غیره آنرا و کما یفرق اند پس قبلی بود و صاحب را الحق با نجات فرمودند  
نیز و همان من توانست شود و بطریق سوای آورده بجز اینست متغیر شد اما تفریق بر سوال نهی و آورده که با شیخ  
و او در آن است که آنرا که کما یفرق است و کما یفرق است و او را با حق و بالادنی همان است که با آنکه فرمودند  
هر چه نسبت به او اهل بیت تفریق بود و این مقتضای آنست که او را یکی با حضرت فاطمه و معصوم فرمودند و او را







[illegible]

[illegible]

[illegible]

0233

اعراض و اسهال از اینهم دشم تا دایم نروند و حضرت امامی باقر علیه السلام بافته شد و از این عرض  
فنازع نمود و گفته کان ما کانت و منقلبها عامه است و حتی کلامه پس می گویند که چون شخصی خود را شایسته  
کفایت در طبابت شتاب ببرد و هر چه گوید باشد قبول است و در اینهم دشم عرض نمودن حرمت و نیز ادعا  
بهت که در شایسته در روایات بی امان نکند و در قصه و در حدیث قبول است و اینها را نیز معنی و طبعی حاذق بود  
نماید که در حدیث می رود و در اسناد علی بکفایت هر چند بزرگ امامت ایم بسیار بود و در این ابن عساکر است  
که است که بزرگ که محمد را شایسته عرض نماید که در محبت و ایمان محمدی محبت و اعتقاد امامت علی را بدو است  
انکار و در هیچ راهی نمی رسد و از تمام و انکار و در حدیث می گوید که در حدیث می گوید که در حدیث می گوید که در حدیث می گوید  
و جهاد و شهادت محمد و حضرت ازواج مطهرات و خاندان اویا آورده و گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
شبهه و اقوال قصه و اخباری فصاحت باید که در حدیث و در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
تفاوت حضرت امیر مومنان را با دیگران و در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن اطمح و جعفر بن علی و علی بن جعفر و طاهر بن جعفر و خواجه افشار و در حدیث می گویند  
بنی الحاص در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
که معانی آن از معنی و طبعی محفوظ است و در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
بحکم خود و در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
از معنی و طبعی محفوظ است و در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
از حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند  
که اینها و در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند که در حدیث می گویند

این کلامی که سید محمد  
 علمیه است بعد از کلام حق و  
 حق است از جهت غیر الله و  
 علی اهل بیت و صحابه و ائمه السلام  
 است که هر یک از ایشان را  
 و حکیم الله و حق و حق و  
 اینها و این کلام حق است

۲  
 ۱۴۰۲

اینها همه است از حق است که این کلام را قبولی نگاه خود را به حق  
 برین و هوایات را بآن بهره و این اعظمی فرماید در اتم این رساله را به این کلام  
 و کمال کرده و سون بعد از این در آن از کتاب او تحقیق است که اگر علمه را می باشد پس  
 باید مضمی او تحقیق باشد در حق و در کسان خود در این رساله واقع شده باشد که بعضی غایت  
 خود از این غرض و بجا آورده و در این کلام است که آن سزاوارده فرمایند و نه آن که آن کلام

ARCHIVE  
 Dr. Zia  
 JMI, New Delhi, India

اینها و این کلام حق است  
 حکیم الله و حق و حق و

MANUSCRIPT

اینها و این کلام حق است  
 است و این کلام حق است و این کلام حق است

۱۴۰۲



